

سال نخستین (شماره ۳) طهران - مهر ماه ۱۳۰۴ هـ. ش (۱۹۲۵ م)

مجله سیاسی و ادبی مصور

اشتراک سالانه

طهران و ولایات : ۳ تومان

آذربایجان و زنجان : ۲۵ قران

ممالک خارجه : يك لیره انگلیسی

(معلمین و شاگردان مدارس فقط در طهران

پنجقران تخفیف داده میشود)

اعلانات

هرده کله یکقران (برای مشترکین ۳۰ کله

مجاناً است)

آینده

یا قسمتهای تاریخی ، اجتماعی

اقتصادی و غیره

تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی؟

بقلم آقای تقی زاده

نماینده محترم مجلس شورای ملی

از اقتراحات مجله «آینده» در شماره ۲ یکی نیز سؤال فوق بود که بعقیده اینجانب حلّ این سؤال خود موضوع مهمّی است و قبول افکار عامه مملکت یکی از دو مطلب را یعنی اهم بودن تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی قدیمی بزرگ در پیدا کردن شاهراه نجات و ترقی خواهد بود. بهمین جهت نویسنده این سطور نیز خواست بقدر مقدور در جواب این سؤال هر آنچه بفهم قاصرش میرسد بطور اختصار بخوانندگان مجله تقدیم کند.

اولاً مقصود از تعلیم ابتدائی قطعاً تعلیم ابتدائی عمومی یا اقلاً وسیع الانشراست و موضوع سؤال مقایسه فواید تعلیم ابتدائی عمومی با تعلیم عالی محدود است ورنه عنوان سؤال در باب ترجیح تعلیم ابتدائی و تعلیم عالی بر یکدیگر در يك حوزه معین محدودی عجیب بوده و استفتاء مطلب بدیهی است. اگر کسی از شما بپرسد که ما بصد نفر جوانی که در تحت تربیت ماست تعلیم ابتدائی بدهیم یا تعلیم عالی شما این سؤال را غریب خواهید پنداشت و شاید بدون تأمل خواهید گفت واضحست که کمال بهتر از نقص است و غنا بهتر از فقر، لکن مسئله خیل فرق میکند و قتیکه کسی سؤال کند که ما يك سرمایه محدودی برای صرف در تعلیم داریم و این سرمایه کافی

تعلیم عالی هزار نفر جوان است یا تعلیم ابتدائی پنجاه هزار نفر طفل پس این سرمایه را بکدام يك از این دو امر خیر صرف بکنیم بهتر است آنوقت است که مسئله نظری میشود و جواب استفتاء خیلی آسان نیست خصوصاً که در نظر گرفتن «وضع امروزه ایران (بی پولی - بی معلمی - بی کتابی - اداره بازی...)» شرط شده باشد.

حل این مسئله فی الواقع برای پیشوایان امروزه ترقی ایران اهمیت اساسی دارد و باید از مجله «آینده» ممنون شد که این اقتراح را طرح نموده است.

بجای اینکه بفرضیات برویم خوبست عین مسئله مبتلا به را ذکر کنیم، در میزان جمع و خرج مملکت ایران مبلغی که قریب يك كرور تومان است برای معارف منظور شده است این مبلغ برای نشر علم در مملکت و ترقی دادن پایه معرفت ملت ایران است (و یا باید برای این مقصود باشد) حالا مطلب اینست که آیا بهتر است قسمت بزرگ و بلکه نه عشر این پول را صرف تعلیم ابتدائی در اکناف مملکت بکنیم و یا قسمت عمده را مخصوص تاسیس و نگاهداری مدارس عالی و مدارس متوسطه بنمائیم.

جواب این مسئله بعقیده اینجانب بدون تردید آنست که تعلیم ابتدائی و وسعت دائره آن در مملکت بقدری مهم و مفید است که حتی با اهمیت تعلیم عالی قابل قیاس هم نیست، ذیلاً دلایلی که بنظر میرسد ثبت میشود.

۱ - این مسئله اگر درست دقیق شویم در واقع ارتباط دارد بیک مسئله دیگر اساسی و آن اینست که آیا تربیت و تمدن ملت جاهلی بواسطه طبقه مدیره عالم آن ملت حصول یابد و یا وجود و ظهور طبقه مدیره عالم ولایق و امکان سرکار آمدن آن طبقه و بقاء و استحکام موقع آن طبقه در حکومت و پیشرفت کار از آنها و بر نخوردنشان بموانع و مشکلات طاقت فرسا و داشکن

در هر قدم اصلاً بسته به وجود ملت با معرفتی است که افکار عامه در آن اندکی آثار رشد داشته و در حال افکار عامه مردم اسلامبول و یکیچرها در عهد سلطان محمود و ایجاد نظام جدید و یا افکار عامه امروزی اردبیل و قم نباشد. البته در همین باب هم عقاید خیلی مختلف است و اشخاصی هستند که تاریخ پطرکبیر روسی، حکومت حالیه روسیه و ایتالی، 'کرمول' انگلیسی، میکادوی متوفی ژاپنی، محمد علی پاشای مصری را بطور سطحی خوانده و برای خود نتیجه گرفته اند که اشخاص بزرگ در هر مملکتی عطیه خداوندی است و نجات هر قومی وقتی حصول می پذیرد که خداوندیکی از افراد آن قوم را برانگیزد و باو قدرت بدهد که ملت خود را تربیت نموده بپایه ترقی برساند خواه آن ملت استعداد و مایه ترقی و شرایط تمدن را داشته باشند و خواه از این شرایط محروم باشد، لکن با وجود عدم انکار اهمیت اشخاص تاریخی در زندگی ملل ارباب بصیرت در تاریخ که تعمق کافی در اسرار آن کرده اند شکی ندارند که نه تنها ظهور اشخاص بزرگ دانا و لایق و عاقل و درستکار و با همت بلکه مخصوصاً پیشرفت کار آنها و با اقلای دوام نتایج اعمال آنها منحصرأ بسته به استعداد و علم و تربیت و رشد اجتماعی و سیاسی و عقلی ملتی است که آنها را می پروراند و محال عقلی است که اصلاحات رجال خیر خواه در مملکت محروم از تربیت و تعلیم دوام پیدا کند و حتی ظهور طبقه مدبره لایق و خیر خواه و با همت در میان چنان ملتی رشد از امتنعات ریاضی است. مساعی محمد علی پاشای مصری در نظام جدید و تاسیس مدارس عالی و اسمعیل پاشا در قشنگی کوچه های مصر و تاسیس تیتر و باغ عمومی بکجا منتهی شد؟ پس از هفتاد سال مساعی ترقیخواهی باین رویه (یعنی تربیت طبقه مدبره و بنای مدارس عالی) بقول یکی از مورخین مصری بیشتر از سی هزار قشون نظامی مصر که بتمام مقدسات آسمانی قسم خورده بودند که تا دم مرگ در دفاع استقلال مصر ایستادگی نموده و از عراقی پاشا جدا نشوند در مقابل عده از قشون انگلیس که کمتر از نصف عدد

آنها بوده و هفت هزار آنها هندی بود در التل الكبير پاشیده شدند و مصر را بدست ملت خارجی سپردند چرا زیرا که سلطان عثمانی که خلیفه مسلمین بود فرمان یاغی گری عراقی را باصرار و تهدید انگلیسها در اسلامبول صادر کرده و در جرائد نشر کرده بود و مأمورین انگلیس مقدار خیلی زیادی از روزنامه الجوائب عربی منطبعه اسلامبول که فرمان سلطان را بعربی داشت گرفته و در اردوی مقابل خود در التل الكبير منتشر کردند و برای قشون قسم خورده مصر که برای دفاع حقوق سلطان در مصر جنگ میکرد در یگدقیقه عمل واجب حرام شد. زحمات پطر کبیر با همه عقل و دور اندیشی او روسیه را از مخاطرات عظیمه ایمن نکرد و در واقع هیمنت در بار زاری و تشکیلات آندولت يك هیکل خوش ظاهر و پوسیده بود که چون تکیه بر ملت باسواد نداشت در مقابل طوفان امواج تاریک هشتاد میلیون موژیک بی سواد و بی رشد سیاسی درهم شکست. سلطان محمود و سلطان مجید عثمانی با همه میل ترقی که داشتند چه خطری را از مملکت خود توانستند دفع کنند و اصلاحات آنها در میان ملت جاهل خود چه پیشرفتی کرد؟ لکن امثال میکادوی سابق و سید احمد خان هندی سر حقیقی ترقی را دریافتند و بتعلیم عمومی صرف مساعی کردند و نتیجه اعمال اولی مشهود است و ثمره جهد دومی در آینده نزدیک روشنتر خواهد شد. ملت جاهل و نیشوایان جسمانی و روحانی جاهل اوسد عظیم و طلسم ظلمت پولاد شکنی در مقابل هر نوع همت عالی اصلاح طلب است و عاقبت دندانهای چرخ آهنین شخم کن و تخم پاش ترقی در آن زمین ریگزار پر خار سخت پر از سنک تعصب و کلوخ خرافات یکی بعد از دیگری خواهد شکست

۲ - وقتیکه بعضی ممالك را که تعلیم عالی بدرجه قصوی و دارالفنونهای خیلی عالی و کامل و کتابخانهها و موزه ها و مجامع علمی (آکادمی) و همه نوع تأسیسات علمی و مدنی عالی از هر قبیل داشته اند ولی عامه ملت در آنها بی سواد بوده بایعز دیگر از ممالك که در آنها ملت باسواد و دارای تعلیم

ابتدائی بوده ولی تعلیم عالی نسبتاً وسعت زیاد ندارد مقایسه کنیم فرق حقیقی تأثیر تعلیم ابتدائی در حیات ملل روشن میشود . مملکت روسیه نایست سال قبل از این نه دارالفنون داشت که در آنها قریب بیست هزار نفر تحصیلات عالی خود را تکمیل میکردند ، تمام وسائل و وسائط علمی که در ممالک اروپای غربی است در آنجا نیز کاملاً یا با کمی فرق موجود بوده ، مجامع علمی ، موزه ها و کتابخانهای خیلی معتبر و عالی ، انجمنهای صنعتی ، طبّی ، زراعتی ، صحّی ، مهندسی و غیره از هر قبیل دائر بود علاوه بر دارالفنونها شش مدرسه عالی طبّی که یکی مخصوص زنها بود ، شش آکادمی عالی علوم روحانی ، شش مدرسه عالی نظام ، پنج تأسیس راجع بعلم السنه و لغات ، سه تأسیس راجع بالسنه شرقیه ، سه مدرسه عالی علم حقوق ، چهار مدرسه بیطارى ، چهار مدرسه عالی فلاحه ، دو مدرسه عالی معدن شناسی ، چهار مدرسه عالی مهندسی و دو دارالفنون مخصوص نسوان داشت . در این مملکت علماء خیلی بزرگ درجه اول مانند علمای بزرگ سایر ممالک اروپا در هر فن زیاد بودند ، اطباء ، مهندسين و سياسيون فراوان آنها نه در کفایت و نه در کیفیت از ممالک بزرگ دیگر فرنگ خیلی عقب نبودند . اما بتعلیم ابتدائی عمومی توجهی کافی نبود . نه تنها تحصیل در دارالفنونها و حتی در مدارس متوسطه از امتیازات طبقه متمول و عالی مملکت بود و نه تنها تعلیم ابتدائی کاملاً اهمال شده و طبقه عامه از سواد و تحصیل ابتدائی محروم بودند بلکه وزارت معارف آن مملکت هر نوع اقدامات خصوصی یا ملی را برای نشر سواد در میان طبقه بیسواد ملت منع میکرد . در چهل سال قبل پس از آنکه ۱۲۲ سال بود که در مملکت همسایه بلافاصله روسیه یعنی آلمان تعلیم اجباری عمومی جاری بود در روسیه برای هر ۲۶۶۵ نفر یک مدرسه و از هر ۴۸ نفر سکنه یک شاگرد مکتبی بود . بموجب احصائیه سال ۱۸۹۷ مسیحی عده اشخاص بیسواد در میان اهالی بلوکات و دهاقین از قریب نود درصد تا پنجاه درصد از عده نفوس و در میان اهالی شهرها از ۶۴

درصد تا ۳۷ درصد بود نتیجه این بیسوادى عمومى و دورى افق نظر و پایه معرفت طبقه مدیره آن مملکت از عامه ملتى که در تحت اداره آن طبقه بودند و عدم استحکام این بنای بظاهر عظیم در بیست سال اخیر بطورى واضح شد که حاجت بشرح نیست. از طرف دیگر مملکت کوچک دانمارک را در نظر بیاورید، این مملکت اگرچه از حیث ثروت نسبت به بزرگى خود خیلی خوشبخت است فقط يك دارالفنون دارد ولی تمام اهل مملکت بدون استثنا باسواد هستند و تعلیم عمومى ابتدائى اجبارى و مجانى است مردمان آن خوشبخت و مشغول کار و سیاستش مثمر و موجب ترقى مملکت است. برای وضوح مقایسه مملکت آلمان را نیز در نظر بیاورید که در کثرت نفوس و شکست در جنگ شباهتش بروسیه بیشتر است اگرچه آنجا تعلیم عالى هم بقدر کافى ترقى دارد ولی عمده برای انتشار فوق العاده تعلیم ابتدائى است که پس از اینهمه صدمات فوق الطاقه بعد از جنگ و انقلابات داخلى و فقر و از دست دادن تمام مستملکات و مقدار زیادى از خاک خود و واقع شدنش در زیر فشارهای کمر شکن از هم نپاشید و باز دست و پای خود را جمع کرده قدی علم میکند.

۳ - روح مطلب اینست که تجربه هزاران سال تاریخ دنیا بطور قطع ثابت کرده که ترقى حقیقى يك مملکت مستقلى ممکن نیست مگر بمعاضدت و همدستى و اشتراك افکار خود مردم آن مملکت یا اکثریت آنها و تکیه طبقه مدیره بر همفکرى و آمادگى ملت در اصلاحات و بدون این ترتیب حکومت طبقه مدیره اصلاح خواه و ترقى طلبی (اگر نادراً بر خلاف میل و سعى ملت همچو حکومتى مثل يك موهبت نادر آسمانى در آن مملکت ظهور کند) مانده حکومت يك مشت بیگانه و غاصب بوده هر قدمی که بردارد باشکال تراشیهای طاقت فرسا از طرف خود ملت که دشمن آن اصلاحات است و بنظر خصومت بآن اقدامات نگاه میکند بر میخورد و اضلال و کفر و افساد تلقى میشود. در این صورت پیشوایان

ترقی و تمدن هر قوم ناگزیر از هم عقیده ساختن عامه با خود در مقاصد عالیّه خویش بوده و محتاج بنشر عقاید خود و محسنات و مرجحات و فواید مادی و معنوی آن عقاید با دلایل حقیقی و صحیح در میان گروه انبوه قوم خود میباشند و هیچ چاره جز این نیست و اگر هم باشد راه بیخطر و راست نیست .

خوب حالا این نشر عقاید بچه وسیله میسر است ؟ پیش از اختراع خط تصویری در مصر و چین و خط حروفی در جزیره کزیت و جزایر بحر الجزایر یا فنیقیه تکلیف نوع بشر معلوم بود و فقط اسباب و آلات او در نشر عقیده منحصر بزبان بود بعد از اختراع خط نیز تا وقتی که فهم این معما یعنی خواندن مطالب مخصوص يك طبقه بسیار كوچك و محدود بوده این هنر در دیر ها و مساجد محبوس بود و آلت تبادل افکار عمومی نشده بود باز میدانیم که دعوات و مبلغین مقاصد دینی و سیاسی بایستی شهر بشهر و قریه بقریه بگردند و يك يك مردم را ملاقات و با هر کدام یگان یگان چندین روز و ساعت صحبت کرده و اگر مقصد سری بود بهر تك تك مردم مطالب خود را تکرار و هزاران مرتبه از ابتدا تا انتها بیان بنمایند . ابو مسلم خراسانی و رفقای او ، قرامطه ، اتباع حسن بن صباح ، مبشر بن مسیحی ، مبلغین حقوق انسان و آزادی در فرانسه همه باین ترتیب برزحمت و طاقت شکن کار کردند و درست مثل رفتن واسکو دو گاما بدماغه امید و کریستوف کلمب بامریکا بدون وسائل سهله در مقصود خویش که آسانتر از سیاحت دور کره زمین با شتر نبود میکوشیدند

لکن پس از آنکه دانایان آلمان وانگلیس و فرانسه چاره آسانی برای تبادل افکار در میان افراد يك ملت پیدا کردند و تعلیم عمومی را اجباری نموده مقالات جرائد و کتب را جانشین نطق ها کردند دائره نشر عقاید و خیالات و مباحثه و مذاکره بین ملیونها مردم يك مملکت يك بر هزار و سعت

گرفت و مطالب زود حلاجی و پخته و منتشر گردید. مثلاً اگر يك ناطق خوش بیان و پرشور و مسلح ببرهان و دلیل با يك نفر مخالف عقیده خود با يك مرد ساده لوح عوام در مطلبی مذاکره کند و پس از دو ساعت نطق و اقامه ادله مقصود خود را باو مدلل کرده و او را شريك عقیده خود سازد تازه ممکن است پس از اینهمه نطق و خستگی یکی دیگر وارد اطاق شود و مطلب را از سر بگیرد و همان ایرادات را که مخاطب اول کرده و جواب شنیده باز پیش بیاورد و باز مباحثه در بگیرد و اگر ناطق پرشور باز دو ساعت دیگر صرف اوقات کند تازه دو نفر را معتقد بعقیده اصلاحی خود کرده و از کجا که بعد يك نالی وارد نشود و حاجت بتکرار مطلب مرتبه سوم پیدا نگردد و اگر آن شخص سخنور صد نفر را هم در یکجا خطابه کند و آنها را ملتفت نکانی که از آنها غافلند بنماید فردا صد نفر دیگری منکر مطلب جلو می آیند و یا باید ناطق از آن قریه بقریه دیگر رفته سخن را از سر بگیرد. فرضاً هم تمام این مطالب را در صد قریه تکرار کرد و تأثیری موقتی حاصل کرد مگر مطالب و دلایل بقدر يك مجلس صحبت است و فردا هزاران مطلب دیگر پیش نمی آید و مخالفین مطلب دلایل خود را بهمان جمع تکرار کرده دوباره آنها را اضلال نمی توانند بکنند در این صورت ناطق اولی باید باز برگردد و برای بجوش آوردن دیگرهای سرد شده دوباره آتش سینه خود را بر آنها بدمد.

لکن اگر يك کتابی و بلکه چندین جلد کتاب بفراغت خاطر و تعمق کافی و استدلال مبسوط نوشته شود فوراً همان آلت تشریفات در مدت کمی در تمام مملکت منتشر میشود و در آن واحد با صد هزاران اشخاص در موقع فراغت آنها مذاکره میکند و آنها را بدون تحريك خصوصیت و لجاج که گاهی نتیجه خطاب وجدال شخصی است بمطالب خود الزام مینماید و بدون مخارج قابل ذکری از شهری بشهری سفر میکند و در هر خانه ای

بدون تعارف و تکلف داخل میشود و با هر کسی در موقع میل و حضور قلب وی سخن گوید و بدین طریق در عرض یکماه ملیونها اهل مملکت از تمام عقاید همدیگر و دلایل موافق و مخالف مطلع میشوند و با همدیگر در جراید مباحثه میکنند تا حقیقت از میان احتجاجات هزاران اشخاص و تصادم صد هزاران عقول ظاهر و غالب گردد و اینهمه فقط بشرط آشنائی مردم بیک هنر خیلی جزئی و ساده یعنی خواندن سی چهل نقش (و یاد در خط فارسی بعلاوه اشکال ترکیبات آنها) حاصل میشود. باین طریق همه اهل مملکت از افکار همدیگر مطلع شده و سخنوران و دانایان ملت میدانی برای خطاب بعامه مردم مملکت دارند و از شورای عمومی ملت حقایق ظهور و غلبه پیدا میکنند و ماشین شخم و شیار و تخم افشان بسرعت پیش رفته تخم هر اصلاحی را در مزرع ملیونها دلها می باشد و بآبیاری استدلال و مباحثه و احتجاج و تکرار منظم و تذکار متوالی طولی نمیکشد که خرمن معرفت ملت همان حاصلی را بار می آورد که دانایان میخواستند. بدون تعلیم عمومی ابتدائی و با سواد کردن عامه ملت تمام اقدامات دلخوش کن یک طبقه تربیت شده محدود ولو تعلیم عالی داشته باشند مانند نمایش بهار و گل و شکوفه و فواره آب است در صحنه تیاتر در ماه بهمن که بیرون را برف احاطه کرده باشد و جمعی محدود تماشای آن نمایش را کرده و خود را فریب بدهند. بدون تعلیم ابتدائی عمومی دسته محدود تربیت شدگان محلات شمالی طهران که نه عشر آنها اجزای ادارات دولت هستند در نظر انبوه ملت و عامه اهل مملکت « یک مشت فرنگی مآب »، « چهار تا فکلی »، « جمعی لایابالی از زی خود خارج شده » هستند و افکار و عقاید یک عده قدم زنان خیابان لاله زار بگوش مردم بروگرد و مازندران و خلخال و رفسنجان نخواهد رفت سهل است تأثیری در مردم محلات چاله میدان و سید نصر الدین و خانیباد نخواهد کرد.

بلاشک بزرگترین واجبات کیش ترقیخواهی علی الاطلاق سعی در نشر

تعلیم ابتدائی عمومی است و تا این نکته در مغز رجال مملکت و ارکان دولت جای نگیرد و بودجه معارف [مخصوصاً تعلیم ساده ابتدائی] از این میزان شرم انگیز بالا زفته و اقلأً عشر عایدات مملکت صرف این مقصود اهم که اولین اصل از اصول دین ترقی و تمدن و نجات و استقلال مملکت است نگردد و پایه معرفت عمومی و متوسط ملت بالاتر زود تمام اقدامات دیگر نقش بر آب و حباب درخشان اقیانوس ظلمت است.

بدبختانه اشخاصی که شور اقدام در این امر ندارند و با بقدر لازم بحقائق عالیۀ فواید این کار پی نبرده اند اغلب عذرهای مختلفی در ردّ پیشنهاد های راجع بتعلیم عمومی پیش میآورند که شاید هم بحسب ظاهر موجه بنظر میآید. آن دلایل جمود و خمود عبارت از اینست: پول نداریم کتاب نداریم و بدتر از همه معلم نداریم. چون جواب این سفسطه ها خود مقاله مبسوط دیگری میشود نمیخواهم بیش از این تطویل کلام کنم لکن بطور اجمال لازمست گفته شود پول کافی برای نشر تعلیم ابتدائی داریم ولی صرف امور دیگری میشود که اهمیت آنها نسبت باین امر بمنزلۀ نقش ایوان نسبت به تشیید بنیان است و با کمال آسانی میتواند خیلی از مخارج دیگر را فدای این مقصود اساسی کرد اگر معلم و کتاب نداریم لازم نیست که اقدام بنشر تعلیم ابتدائی را از تأسیس مدارس ابتدائی شروع کنیم که در معلم و کتاب آن معطل بمانیم اگر شما دو میلیون تومان در سال صرف تعلیم ابتدائی بکنید ممکن است يك کروڑ و بلکه دو کروڑ از آنرا تا چند سال صرف تأسیس دارالمعلمین ها، نشر کتب سهل و ساده برای تعلیم ابتدائی، فرستادن محصلین بفرنك برای فرا گرفتن علم تربیت و آوردن معلمین دانا و مستشاران لایق تعلیم و تربیت از اروپا و آمریکا کرد همچنانکه اگر کسی لزوم ایجاد باغ بزرگی در فلان نقطه بایر پیشنهاد کند نمی شود در جواب او گفت بقدر کافی درخت تناور نداریم که فوراً باغی در آنجا ایجاد کنیم و مسلم است

که اگر چنین جوابی گفته شود پیشنهاد کننده باین عذر خندیده و خواهد گفت خوبست مبلغی را که سالیانه برای این کار منظور شده صرف آوردن تخم و کاشتن درخت و تربیت نهال و نشاکردن اصله ها بکنید تا سال دیگر باز این حرف را تکرار نکنید همانطور فراهم آوردن وسایل تعلیم ابتدائی نیز جزو خود کار است و قدیمی است رو به شاهراه سعادت حقیقی.

این بود عقیده اینجانب در جواب اقتراح مجله «آینده» و باید بگویم که با وجود طول این مقاله خیلی از تیرهای دلایل در ترکش ماند و حق مطلب کما ینبغی ادا نشد لکن چون مجال مجله تنگ است سخن را بیک بیت ناصر خسرو علوی ختم میکنم که گوید «مباش عام که عامه بجهل تهمت خویش چه بر قضای خدای و چه بر قدر دارد»

۲۴ شهریور ماه ۱۳۰۴

سید حسن تقی زاده

تصحیح

در مقاله «مقدمات آینده روشن» بقلم آقای تقی زاده مندرج در شماره اول این مجله غلط فاحشی روی داده است که ذیلا تصحیح میشود. از قارئین محترم خواهشمندیم نسخه خود را اصلاح فرمایند: صفحه ۲۴ سطر ۱۳ دو ملیون شاگرد غلط و صحیح آن ده ملیون است. (آینده)

فکر آینده

دانی ز چه با عواطف زنده خویش

کرده است اروپا همه را بنده خویش؟

ما جمله بفکر ذکر بگذشته خود

آنها همه در خیال آینده خویش.

مایل تویسرکانی

دروغ مصلحت آمیز

بقلم آقای دشتی

هر چیزی دلیلی دارد، برای هر کاری میتوان علّی تراشید، حتی جنایتکاران و مجرمین را وقتی در مقام مؤاخذه در بیاورند برای جنایت و جرم خود علّتها و عذرها و دلیلهای میتوانند ذکر کنند.

البته تمام دروغهایی که در دنیا گفته میشود مصلحت آمیز است یعنی هر دروغی يك جنبه خیر و نفعی دارد و اگر نداشته باشد لغو و بیفائده و در این صورت چندان هم مضر نیست.

باور کنید، همین يك جمله «دروغ مصلحت آمیز به ازراست فتنه انگیز» برای مسموم کردن اخلاق جامعه ایرانی بقدر حکومتهای استبدادی چنگیز و تیمور و سایر دربارهای فجایع آلود سلاطین خود خواه و بد اخلاق ایران مؤثر بوده است.

بنده ابداً بدروغ مصلحت آمیز معتقد نیستم و راست فتنه انگیز را هم بهتر از آن میدانم و تصور میکنم این جمله شیرین و روان سعدی بفساد اخلاق و شیوع دروغ و تقلّب خیلی کمک کرده است و این جمله از زیر قلم شاعر ملّتی بیرون میآید که در حال انحطاط و تاخر اخلاقی واقع شده و فضائل او در تحت تاثیر عوامل اجتماعی روی باضمحلال گذاشته است.

وقتی تعالیم زردشت را که مطلقاً دروغ را لغو کرده و ازایکی از کبائر غیر قابل عفو میداند با این جمله سعدی مقایسه کنیم، تفاوت فاحشی که میان اخلاق يك ملّت جوان شجاع جهانگیر و يك ملّت فرتوت اسارت دیده ذلت کشیده مغلوب موجود است، مشاهده میکنیم.

این میگوید اگر مصلحت مقتضی شد. دروغ بگو و آن میگوید مطلقاً از دروغ پرهیز کن. نتیجه فکر دومی اینست که انسان دائماً مصلحت و مقتضی فرض کرده و دروغ میگوید و نتیجه فکر اولی اینست که انسان حتی الامکان دروغ نگوید و اگر جایی گیر کرد و عقل، او را برای نجات

و خلاصی، بدروغ گفتن واداشت، باترس و لرز دروغ میگوید و اقلاً بدروغ خود مباحات نکرده و پیش نفس خود خجل است.

ممکن است بگویند غرض سعدی از دروغ مصلحت آمیز مصلحت شخصی نبوده است، یعنی اگر انسان مخیر شد بین گفتن راستی که از او شر برای دیگری یا دیگران بر میخیزد و دروغی که آن شر را دفع میکند دروغ ترجیح دارد.

صحیح است غرض سعدی هم باید باین معنی تطبیق شود، زیرا شاعر بزرگ ما یکی از پیشوایان اخلاق است ولی باین تفسیر باز اعتراض سر جای خود باقی است.

اساساً دروغ خود شر است و اگر شر با دروغ رفع شد، دفع فاسد بفساد شده است و چندان حسنی ندارد.

از این گذشته چون قید مصلحت را مجوز دروغ دانسته اند، پیدا کردن مصلحت و ایجاد مجوز برای هر دروغگوئی آسان است. انسان با لفظه هر چیزی که مخالف منافع شخصی اوست آنرا شر و هر چیز که موافق مصالح خصوصی او است آنرا خیر میداند؛ پس تا منافع خصوصی خود را از راستی در خطر تصور کند و یا اینکه خیال کند از دروغ فائده ای باو میرسد دروغ خواهد گفت زیرا در راستی فتنه و شر و درد دروغ منفعت و مصلحت دیده است.

يك ضرب المثل، يك شعر خیلی شایع و متداول، يك جمله عربی یا يك جمله مشهور در ایران حکم برهان و دلیل قاطع پیدا میکند: مکرر دیده شده است که در مشاجرات و مباحثات علمی و اجتماعی يك شعر یا يك جمله عربی در مزاج طرف حکم دلایل ریاضی نموده و بکلی ملزم و مجابش ساخته است.

این جمله «دروغ مصلحت آمیز» هم حکم همان امثله و اشعار برهانی را پیدا کرده و تکیه گاه قوی افراد ضعیف و بد اخلاق شده است.

در دروغگوئی و از همین جهت گفتم آنرا مضر میدانم .
 البته این جمله سعدی خصلت دروغگوئی را ایجاد نکرده است؛ ولی آنرا
 تقویت نموده است . نادرا فردا ملتی دروغگوئی رائج نشده باشد يك همچو حکمتی
 از دهان شاعر و فیلسوف آنها بیرون نیاید . خود بیان این نظریه از طرف سعدی
 و موشکافی در موضوع دروغ و بالنتیجه يك سنخ از دروغ را عقلاً و اخلاقاً
 جائز شمردن، دایل است بر اینکه دروغ خیلی معمول شده بود؛ ولی بعد از
 سعدی که گفته های او مقام ارجندی را در روح ملت ایران پیدا کرد
 این جمله آنها را در دروغ جری و جسور نموده و این خصلت مذموم را
 شایع کرد؛ لذا امروز بهترین مفری برای افراد اتکالی و ضعیف ما دروغ
 است . تا بنوکر خود گفتی چرا فلان کار را کردی بی اختیار میگوید «نکردم»
 برای اینکه از گفتن این «دروغ مصلحت آمیز» از برانگیخته شدن فتنه جلوگیری
 کرده است !

طرفداران دروغ مصلحت آمیز میتوانند بگویند این قضیه «دروغ
 مصلحت آمیز» به از راست فتنه انگیز است « فی حد ذاته يك قضیه عقلی و
 منطقی است؛ یعنی قطع نظر از همه چیز عقل بشر حکم میکند که اگر
 با دروغی توانستیم نفسی را از هلاکت برهانیم جهت ندارد راست بگوئیم .

صحیح است اما قوانین، خواه اخلاقی خواه مدنی و غیره، باید
 استثناء ناپذیر باشد، یعنی شارع و مصلح باید آنرا بایک شمول و عمومیت
 رخنه ناپذیری ذکر کند . اگر برای قوانین رخنه ای درست گردید تمام
 نفوس بشری بالطائف الخیل خود را نازک کرده و وارد آن رخنه مینمایند
 علاوه بر این نوامیس اخلاقی و ملکات فاضله غالباً با عقل و
 تدقیق و موشکافی و مآل اندیشی جمع نمیشود و از همین جهت است که ملل
 در حال نمو عقل دچار انحطاط اخلاق میشوند . اما آنچیزیکه برای حفظ
 جامعه لازم است اخلاق است و لذا تمام مصلحین بزرگ دنیا همیشه از
 اخلاق شروع کرده و اگر شکایتی از محیط خود داشته اند

از وجه نقائص اخلاقی است.

قوانین باید همیشه يك دنده ويك روى و محكم و استثناء ناپذير و غير قابل شكاف و خلل باشد تا نسبتاً بتواند با انتظامات اجتماعى خدمت كند؛ زيرا هميشه در فطرت بشر موضوع تقضى وجود دارد يعنى براى جلب نفع و دفع ضرر هميشه براى تقضى قوانين اخلاقى و آسمانى و مدنى حاضر و مهياست. حال اگر يك مصلح اخلاقى با عبارت روان شيرين و بايك فلسفه قابل قبول و مطبوع طبع دليل تقضى بدست آنها بدهد معلوم است چه مفاسدى بر آن مترتب ميشود.

در صورتى كه اگر برخلاف، نهى از دروغ را بطور مطلق بدست بشر بدهند، لى الاقتضا و بر حسب او، مر فطرت و طبيعت خود گاهى دروغ خواهد گفت ولى البته در جائيكه كاملاً عقل و حزم او را بدروغ گفتن مجبور نمايد و ديگر اصرارى در اين باب نخواهد كرد.

اين است خلاصه نظر بنده در يكي از مواد اقتراح شما و تصور ميكنم كاملاً موضوع را تشریح نكرده ام ولى از ترس تطويل بهمين قدر قناعت كرده و بحث در موضوع ثانى را براى شماره آينده ميگذارم.

چرخ ناهموار

مسعود سعد

نرسد دست من بچرخ بلند	ورنه بگشادميش بند از بند
قسمتى كرد سخت ناهموار	يش و كم در ميان خلق افكند
اين نيابد همى برنج پلاس	وان نپوشد همى ز ناز پرند
آنكه بسيار يافت نا خشنود	و آنكه اندك ربود نا خرسند
خيز مسعود سعد رنجه مياش	هر چه يزدان دهد برو پسند
گر جفا ييى از فلك مگرى	رر وفا يابى از زمانه مخند
كين زمانه نشد كسى را دوست	د هر كس را نگشت خويشاوند

وحدت احساس

رد قول حکمای اشتراکی

بقلم آقای سیاسی

توجهیکه برخلاف انتظار (۱) از طرف جمعی از خوانندگان محترم نسبت بموضوع « وحدت احساس » نشان داده شد نگارنده را ملزم بتعقیب و اتمام این مبحث مینماید. اما قبلاً نااندازه که بقیه مطلب و حوصله يك مقاله عادی اجازه میدهند به تفصیل اصل موضوع که در مقاله پیش بنحو اجمال ذکر شد میپردازم.

صفت برجسته علم در عصر حاضر فرار از کثرت و جستجوی وحدت است و این جستجو که در علوم فیزیک و طبیعی نائل بتوفیقائی شده در علم النفس، باینکه باهمان اصرار جسارت آمیز دنبال میشود، هنوز - برخلاف ادعای حکمای اشتراکی - به نتیجه مطلوبه نرسیده و چنانکه ذیلاً ملاحظه میشود، بنظرهم نمیآید که هرگز مودی به چنین نتیجه بشود. علمای طبیعی در پایان زحمات خستگی ناپذیر و تحقیقات دقیق خود معلوم داشته اند که در طبیعت بیش از يك قوه موجود نیست و آن حرکت است: پس نور آفتاب، قبض و بسط عضلات، رنگ آمیزی نباتات و غیر آن که سابقاً قوای مختلفه بشمار میرفتند همگی وجوه مختلفه همان يك قوه - یعنی حرکت - میباشند.

این اکتشاف که در زمینه مادیات بعمل آمده بود دسته از حکما را بخيال انداخت که در مورد روحانیات از آن استفاده نموده مگر بتوانند

(۱) میگویم برخلاف انتظار برای اینکه اولاً مباحث علمی که فهم آنها اندك انتباه و دقت نظر لازم دارد کمتر خواننده پیدا میکند، ثانیاً بواسطه اغلاطی که در طبع مقاله سابق رویداده فهم آنرا مشکلتر نموده و خوانندگانی که از کثرت اغلاط بستوه نیامده قرائت مقاله را باخر رسانیده اند لابد بواسطه ذوق مخصوص آنها باین نوع مواضع بوده است.

در اینجا هم کثرت را تبدیل بوحدت کنند . برای رسیدن بدین مقصود بر داشتن سه قدم و طیّ سه مرحله لازم بود . قدم نخستین را قبلاً کندیك (۱) و پیروانش بر داشته سعی کردند تمام روحیات را تحویل کنند به احساس یعنی مدلل دارند که کلیه کیفیات وجدانی عقلي ، شهوی و ارادی عبارت از احساساتی هستند که کم و بیش تغییر یافته اند . این مذهب موسوم شد بمذهب حسّی Sensualisme و باین عبارت خلاصه میشود : « هیچ چیزی در نفس نیست که قبلاً در حواس ظاهره نیامده باشد » . قدمهای دویم و سیمرا ، چنانکه سابقاً اشاره شد ، حکمای اشتراکی برداشته خواسته اند ثابت کنند که اولاً انواع احساسات مختلفه مربوطه بیک حاسّه (مثلاً بوی گل سرخ ، بوی گل یاس ، بوی گشنیز و غیر آن که مربوطند بشامه - طعم کباب ، طعم زردآلو ، طعم گنه گنه و غیر آن که مربوط به ذائقه اند - همینطور سایر احساسات که مربوط بدیگر حواسند) متفرع از یک احساسند که جنس آنها است ؛ و ثانیاً اصل این نه قسم احساسیکه در مقابل حواس نه گانه قرار دارند نیز یکی است و این احساس اصلی اولی فی نفسه هیچ صفت معینی نداشته و همانطوریکه از وجوه مختلفه حرکت ، نور حرارت و دیگر قوای طبیعت حاصل میشوند ، از آمیختگی ها و ترکیبانیهم که این احساس اصلی باخود پیدا میکند اول اجناس ، بعد انواع احساسات بعد هم متفرعات بیشمار آن اجناس و انواع ، یعنی کل حالات مختلفه نفسانی پیدا میشوند .

توضیح مذهب حسّی و انتقاد آن محتاج بحث علیحده است و موضوع بحث ما فعلاً قول حکمای اشتراکی یعنی « تحویل احساسات مختلفه بیک احساس » میباشد . در مقاله سابق دلائلیرا که برای اثبات این مذهب آورده اند اجمالاً ذکر نمودیم ؛ اینک باتقداد آن دلائل وردّ این قول میپردازیم .

پایه برهان حکمایی اشتراکی روی این قاعده قرار دارد که :
 « در طبیعت بیش از يك قوه موجود نیست . ما باید ثابت کنیم که
 یا این اصل غلط است یا اینکه از آن نمیتوان بوحثت احساس
 نتیجه گرفت .

اولاً ، امروز بسیاری از علماء قائلند که در طبیعت انرژیها یا قوای
 متعددی موجود و بینشان تعادلاتی برقرار است و حتی احتمال میدهند
 که شماره این انرژیها بیش از احساسات مربوطه بآنها بوده باشد .
 ثانیاً ، بر فرض صحت اصل فوق ، هیچوجه نمیتوان از آن
 بوحثت احساس نتیجه گرفت . بعلمت اینکه وقتی گفته میشود تحقیقات
 علمی مدلل داشته اند که نور و حرارت و غیر آن يك قوه هستند
 مقصود این نیست که علم معجزه بخرج داده و امور مختلفه الحقیقه را
 دارای يك حقیقت نموده است . زیرا دست علم هرچه دراز شود و بر
 نیروی آن هرچه بیفزاید باز از دست درازی بحقیقت اشیاء و تصرف در
 آنها عاجز و قاصر خواهد بود و نخواهد توانست دوچیز را يك چیز یا
 يك چیز را دوچیز کند . پس معنی این اکتشاف که : « قوای مختلفه
 طبیعت اصل واحد دارند » آن است که اینها همواره يك حقیقه بوده
 و ما آنها را مختلف احساس میکردیم و میکنیم . بعبارة دیگر علم بما
 فہمانده است که احساسات ما نماینده حقیقت اشیاء نیستند و باید فریب
 آنها را نخورده بدانیم که تغییرات بزرگیکه دست طبیعت بآدمست بشر
 باشیاء میدهد در واقع جزئی و صوری است واصل و ماهیت اشیاء همواره یکی
 است : عیناً مانند بازیگریکه مکرر تغییر لباس داده روی صحنه نمایش
 اشخاص مختلفه را نشان میدهد .

حالا ازاینکه اشیاء خارجی ظاهراً گوناگون و حقیقه یکی هستند
 آیا میتوان این نتیجه را گرفت که احساساتهم اصلاً یکی هستند ؟ البته
 نه ! برای اینکه اختلاف احساسات ، باینکه دیگر ظاهری نیست بلکه حقیقی

و واقعی است. در مورد اشیاء خارجی میگوئیم: وجود ذهنی آنها با وجود خارجیشان متفاوتست؛ ولی درباره احساسات همین حرف را نمیتوانیم گفت زیرا که احساسات در خارج از نفس وجودی ندارند که مطابق یا مخالف باشد با وجود ذهنی آنها. پس این دو کیفیت مثلاً احساس نور و احساس صوت همانطوریکه درک میشوند حقیقه هم همانطور هستند و همانطوریکه حقیقت هستند درک میشوند، اعم از اینکه خود نور و خود حرارت در خارج حقیقت واحد باشند یا دو حقیقت مختلف. بنا بر این، از اینکه معلوم شده است که حقیقت خارجی نور و حرارت یکی است نمیتوان نتیجه گرفت که دو احساس مربوط بآنها هم اصل واحد دارند زیرا چنین استنتاجی معنیش این میشود که: چون اختلافات موهومه بین امور مجهوله یا مفروضه (۱) معلوم شد که موهومند، لذا اختلافات حقیقی که بین دو کیفیت حقیقی (۲) موجود است نیز موهوم می باشد؛ بعبارۀ آخری مثل این است که پس از مدلل داشتن اینکه خیام شاعر و خیام ریاضی دان یک نفر است نتیجه بگیرند که جنابعالی و بنده هم یک نفریم! همین بیان برای رد کردن نتائجه که از زاه تشابه از ترکیبات کیمیای گرفته شده کافی است. توضیح آنکه طرفداران وحدت احساس میگویند: «چون از عناصریکه بطور مختلف ترکیب میشوند شاید اجسام عدیده بدست بیایند که با یکدیگر و با آن عناصر فرق داشته باشند، بنا بر این از وجدانیاتیم که نوعاً یکی هستند ولی بطور مختلف با هم اختلاط می یابند ممکن است حالاتی پیدا شوند که از یکدیگر و از حالات مقدماتی خود نوعاً متمایز باشند».

راست است که بین آب، از یگطرف و هیدروژن و اکسیژن، از طرف دیگر، اختلاف کیفی عمیقی موجود است: ولی در چه صورت این اختلاف موجود است؟ در صورتیکه وجود های ذهنی آنجسم مرکب و این اجسام بسیطه ملحوظ باشد نه وجود های خارجی آنها. لیکن ما

میدانیم که احساساتمان مارا فریب میدهند و نباید از آنها حکم بحقیقت اشیاء نمائیم؛ ما میدانیم که چشم و دست و دیگر حواس انسان طبیعت خودسرا بوی مینماید، نه ماهیت اشیاء را، و نیز میدانیم که اکتشافات علم چشم باطن و عقل را باز نموده همواره توصیه میکند که با آن اشیاء را بنگریم. باری اگر با این نظر متوجه جسم مرکب و اجزاء آن بشویم فوراً اختلافات کیفی از آنها مرتفع شده، اختلافات حقیقی آنها که کمی و عبارتست از بزرگی، کوچکی و ترتیب نمایان میشود. در نظر علم، بین آب مایع و هیدروژن و اکسیژن بخار، باین اقسام مرکبات آزت و اکسیژن (۱) تنها فرقی که هست در وضع ذرات (اتم ها) و در خط سیر و حرکات آنها است. در نظر علم بقول آمپر (۲): «يك ملكول اسيد سولفور يك مجموعی از سیاراتست که در آن يك ذره گوگرد و سه ذره اکسیژن با ترتیبی مخصوص تنظیم یافته و بر طبق قاعده و نظم معین در حرکت هستند». در این ترکیب هیدژیک از ذرات صفتی از صفات پیشین خود را از دست نداده و هیچ صفت تازه هم پیدا نکرده است. بالجملة اگر چشم حقیقه بین در کار باشد عالم مادی از آرایشها و پیرایشها و ارزشتیها و زیبائیهای خود بکلی محروم و مبری شده، تمیز از هر چیز بر خاسته فقط ذراتی دیده خواهند شد که در خلا به سیر یکنواخت و بتطورات هموار خود مشغول میباشند.... بنابراین امتیاز جسم مرکب از اجزایش، و بطور کلی، گوناگونی اشیاء، بخودی خود نبوده بلکه تنوع خود را اشیاء در مواجهه با ما پیدا میکنند و این وجدان انسان است که موجد صفات و اختلافات کیفی آنها است.

اما راجع با احساساتمان قضیه بکلی دگرگون است: اختلاف بین احساس بو و احساس صوت بهمان نحویکه در احساسات است در خود کیفیات نیز موجود میباشد بعلم اینکه کیفیات مزبور عبارت از خود این وجود های ذهنی است و در اینجامعلوم بالذات و معلوم بالعرض متحد میباشند؛

(۱) رجوع شود به شماره دوم مجله آینده، صفحه ۱۰۲

(۲) Ampère ریاضی دان و فیزیک دان معروف فرانسوی (۱۸۲۶ — ۱۷۷۵)

یعنی بالاخره، خود نفس است که هم احساس است و هم درك کننده احساس. پس موارد دو گانه بایکدیگر مابینت داشته بهیچوجه نمیتوان نتیجه ای که از یکی از آنها گرفته میشود برد دیگری اطلاق نمود.

حکمای اشتراکی دلیل دیگر بهم بر مرکب بودن احساسات و امکان تحویل آنها به يك احساس، آورده اند که ازین قرار است: «اختلاف کیفی بعضی امور، از قبیل صوت و نور، علتشان اختلافات کمی تنبیهات خارجی است و بنا بر این در احساس صوت مثلاً، به عده اهتزازات جسم باصدا که مولد آن احساس است احساسات مقدماتی موجود میباشد». برای اینکه این گفتار درست روشن شود فرض کنید چرخ داشته باشیم که دارای دو هزار دندانه باشد. وقتی این چرخ يك دور کامل بسرعت بچرخد ما را يك احساس صوتی دست میدهد. چنانچه تمام دندانه های این چرخ را از بین برده فقط دوتای آنها را باقی بگذاریم و چرخ را باز یکدوره کامل بگردانیم از تصادم آن دو دندانه هم صوتی احساس میشود که قاعده $(\frac{1}{1000})$ یکهزارم احساس اولی است. پس بقول حکمای اشتراکی، احساس اولی که از گردش چرخ دو هزار دندانه حاصل میشود مرکب خواهد بود از هزار احساس جزء مقدماتی. ولی برای اینکه این استدلال و این گفتار درست واستوار باشد لازم است مقدمه دو قضیه ذیل بثبوت رسیده محرز باشند:

۱ - دوام تاثیر عضوی مساوی است با دوام تنبیه خارجی

۲ - دوام احساس مساویست با دوام تاثیر عضوی (۱).

باری، نه تنها این دو قضیه بثبوت نرسیده بلکه بر عکس

(۱) چنانکه سابقاً اشاره شد، پیدایش احساس منوط بانجام دو مقدمه است «تنبیه خارجی» و «تاثیر عضوی». - تنبیه خارجی (در مورد صوت مثلاً) تموجات هوا است که به پرده گوش میرسد. - تاثیر عضوی، اثری است که سامعه در مواجهه با آن تموجات پذیرفته آنرا توسط اعصاب خود منتقل بدماغ میکند. خود احساس غیر از این دو کیفیت مقدماتی و عبارت است از عمل ارتجاعی دماغ در مقابل تاثیراتیکه اعصاب هر عضوی بآن میرسانند. -

معلوم شده است که تأثیر عضوی دوامش بیش از تنبیه خارجی است چنانکه احساسهم دوامش از دوام تأثیر عضوی بیشتر است: مثلاً جرعه برق که بیش از يك ملیونیم ثانیه دوام ندارد، اثرش روی چشم يك دهم ثانیه باقی میماند؛ و دوام احساس نور هم قطعاً بیش از يك دهم ثانیه است زیرا تجربه معلوم میدارد که احساسات بمحض طاری شدن در نفس از آن زائل نمیشوند بلکه اثر آنها مدتی در نفس باقی میماند و حتی هر احساسی با احساس بعدی خود پیوسته و با آن مخلوط میشود: بهمین سبب است که وقتی آتش گردان یا کنده هیزم مشتعل را میگردانیم، بعوض نقطه های روشن متوالی، يك نوار ممتد آتشین احساس میکنیم؛ و نیز بعلت دوام احساساتست که تابلوهای بیجان سینما توگراف بنظر زنده و متحرك میآیند؛ بالاخره، بهمین دلیل است که انسان همواره ملفت وحدت و دوام ذات خود میباشد. این امثله بخوبی مدلل میدارند که دوام احساس بیش از «تنبیه خارجی» و «تأثیر عضوی» که مقدمات آن هستند، میباشد. بنا بر مقدمات فوق مذهب «وحدت احساس» قابل قبول نبوده و چنانکه در مطلع این مطالعات متعرض شدیم، بنظر هم نیاید که هیچوقت بتواند احساسات مختلفه را بيك احساس تحویل نمایند: زیرا که تنها در صورتی میتوان چند چیز را تبدیل بيك چیز نمود که کثرت آنها ظاهری و اختلافاتشان موهوم و از لحاظ معلومات بالعرض بوده باشد؛ ولی چیزهایی که حقیقه متعدد هستند و اختلافاتشان در خود آنها موجود است البته نمیتوان تحویل نمود بيك چیز - مگر از طریق مغالطه. بالجمله، آنجا که تردید جائز است در علم حصولی است، چه شاید صورتیکه از اشیاء خارجی در ذهن پیدا میشود حقیقت آنها را نشان ندهد؛ ولی آگاهی و علم ما از کیفیات نفسانی خودمان حضوری - حق الیقین - و، بنابراین تردید ناپذیر است و حتی پیرنین ها (۱) - از قدمای متشککین - که پرده از شک روی جمیع امور عالم گسترده بودند ناچار باین دسته کیفیات معترف بودند.

(۱) Pyrrhoniens، پیروان پیرن Pyrrhon، فیلسوف متشکک یونان

که در قرن چهارم قبل از میلاد میزیسته است.



شیراز

شیرازم و جایگاه اهل رازم ؛
از من نازند و من بدیشان نازم .

حافظ نوشیده شیر از پستانم ،
در سایه سرو و کاجی از بستانم .

گر باده خلر مرا نوش کنید ،
شاید که غم زمان فراموش کنید .

تا سبزه کنار آب رکنا باد است ،
شیراز همواره خرم و آباد است .

شیراز ! همیشه رونق ایران باش !
ای دارالعلم ! زنده جاویدان باش !
دکتر افشار

من لانه بلبلان خوش آوازم ،
جمعی زسخنوران با دانش و فر

بس شاعر پرورانده در دامانم ،
سعدی بنوشته هر ورق «بستانش»

گر نغمه بلبلان من گوش کنید ،
باشد که کنید شادی پیشین یاد ،

تا سرو هنوز در چمن آزاد است ،
تا زسخن سعدی و حافظ یاد است ،

شیراز ! همیشه خرم و خندان باش !
شیراز ! تو دانشکده ایرانی ،

مقبره فردوسی را فراموش مکنید!

آقایان محترمی که شماره اول و دوم این مجله را خوانده دانسته اند که این نامه تا چه اندازه علاقه مند بحفظ آثار ملی ایران است. درسطوراولیه آغازنامه نوشتیم «... شاهنامه فنا ناپذیر فردوسی و کتابهای تاریخ پرست از فتوحات و افتخاراتی که ایران را همیشه میان ملتهای جهان سر بلند خواهد داشت ... بسیاری از کتابهای نفیس مابواسطه بی توجهی از میان رفته ، تمام ابیّه قدیمه خراب گردیده و اگر چیزی از آنها باقی مانده در کار نابود شدن است . باید کتب خطی قدیم را جمع آوری و چاپ کرد ، کتابخانه بزرگی تاسیس نمود ، از مانند آقا میرزا محمد خان قزوینی که عمر خود صرف احیاء کتب قدیمه ایران مینمایند بهتر از این تشویق و نگاهداری کرد و از امثال پروفیسور برون مستشرقینی که زندگانی خود را بخدمت زنده کردن ادبیات ما وقف کرده اند نیکوتر قدر دانی نمود ... »

چقدر اسباب خوشوقتی و امیدواری شد وقتی که کمی بعد دانستیم در همان اوقات جمعی از مردان با دانش و همت بخيال تاسیس انجمنی برای حفظ آثار ملی افتاده اند. در شماره دوم مجله تشکیل آن انجمن را با اطلاع خوانندگان خود رسانیدیم و نطقی را که آقای تقی زاده نماینده محترم مجلس شورای ملی راجع بفردوسی فرمودند درج کردیم. اینک که انجمن مذکور در نظر گرفته است بوسیله جمع اعانه بنای بزرگی روی مقبره شاعر ملی ایران بسازد عموم را بشرکت در آن تشویق میکنیم زیرا این کاریکی از بهترین خیرات است. برخی که درست معنی کلمه «آینده» را در موردی که ما استعمال میکنیم نفهمیده بودند اظهار تعجب میکردند که این مجله تمام از گذشته صحبت میکند و راجع بآینده پیش گوئیهای نمی نماید! شاید همانها ایراد بگیرند که چرا اینقدر راجع بفردوسی چیز مینویسیم ... جواب آنها در موقع خود داده خواهد شد.

(آینده)

زبان فارسی در ترکستان

بقلم آقای محمود عرفان

- ۳ -

وقتیکه جمهوریت تاجیکستان اعلان شد تاجیکها معارف و زبان فارسی بفکر ترقی معارف و اوضاع اقتصادی خود افتادند در میان تاجیکها و برای اینکه زبان خود را که زبان فارسی است ورقه رفته رفته بواسطه غلبه زبان ترکی و روسی میخواست بکلی از میان رود از زیر غلبه زبان ترکی و روسی بیرون آورند دو روزنامه یکی بنام «آواز تاجیک» و دیگری «بیداری تاجیک» انتشار دادند. شاید دولت روسیه هم در انتشار چنین نشریه هائی نظر بتبلیغ مقاصد خود در میان فارسی زبانان ترکستان مساعدت کرده باشد ولی بهر حال این دو روزنامه برای پیشرفت زبان فارسی در ترکستان شایان اهمیت است.

مدارسی که اکنون در تاجیکستان است ابتدائی است و عده آنها بسیار معدود میباشد و شگفت آنست که در مدارس مزبور تاجیک هائی که زبان فارسی سخن میگویند باید کتابهای درسی خود را بزبان اوزبکی یا روسی بیاموزند و معّلمین تاجیک کتاب و درس را برای اطفال از اوزبکی و روسی بفارسی ترجمه کنند.

روزنامه آواز تاجیک در شماره ۴۱ مورخه ذی الحجه ۱۳۴۳ مینویسد «در قریه ها حوضه ها (۱) تشکیل کرده شد. حوضه ها چون با کمبلان (۲) دهقانان علاقه خوب دارند روز تاروز ترقی می یابند.

[۱] حوضه ها بجای حوزه ها اشتباهاً در روزنامه مذکور نوشته شده و از اینگونه اشتباهات در آروزنامه بسیار دیده میشود که از نداشتن معلومات لازمه فارسی تاجیکهای ترکستان حکایت میکند. مثلاً در زبان فارسی وقتیکه یاء مصدری به هاء غیر اصلی *

بنا بر نابودن ادبیات و رساله های تازه بزبان محلی بکارها خیلی سکنه میرسد. (۳) در شماره ۱۹ مۆرخه شعبان ۱۳۴۳ در شکایتی که شخصی روزنامه مزبور مینویسد میگوید «... در اینجا (ولایت فرغانه) سه دانه مکتب گشاده شده است در این مکتب ها طرز تعلیم بزبان اوزبکی است. از این وجه است که کودکان آن کینت (۴) از این مکتب فایده نمیبرند. من در یکی از این مکتبها بودم یک بچه در کتاب (آت، آتا، آتام) گفته میخواند. از او معنی آت را پرسیدم او گفت که نمیدانم بعد من در تخته شکل اسب را کشیدم او در حال جواب داد که این شکل، شکل اسب است. به این حال باید خوب دقت کرد و باحوال تاجیکان فرغانه هم باید سوخت. این کار وظیفه اهل علم تاجیکان و برادران ترقی خواه است ایشان دست خودشان را به محنت کشان و دهقانان تاجیک که از انقلاب اجتماعی عقب مانده اند دراز کنند در اول کار به این تاجیکان الفبای

* ملحق میشود یاء مصدری بکاف فارسی بدل میشود مثل آلوده آلودگی. روزنامه آواز تاجیک الفی که در آخر لفظ «بی پروا» هست نظیر هاء غیر اصلی دانسته و آزا بکاف تبدیل نموده بهلاوه الف را بجای خود باقی گذارده و در شماره ۳۶ عنوان یکی از مقالات را «بی پرواگی ضرر خلق میباشد» قرار داده است. این روزنامه همیشه بجای شاگردان یا محصلین «طلبه گان - طلبکان - طلبه ها - ذکر میکنند»

[۲] این لفظ در روزنامه مزبور بسیار دیده میشود حتی اسم همین روزنامه در شماره های اول «آواز تاجیک کمبل» بود نکرانده بکتاب لغت برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری که رجوع نمودم این لغت را ضبط نکرده بودند. از سیاق عبارت معلوم میشود که معنی «کمبل» رنجبر و فقیر است و لغت فارسی هم میباشد ولی چون یقین باین معنی نداشتم این اصطلاح را با بعضی اصطلاحات لغوی دیگر که در آواز تاجیک دیده شد از آقای محمد تقی ییک قوشبگی بخارا که تا قبل از انقلاب روسیه مقام صدارت عظمی را در بخارا داشته و از آن پس بایران آمده اند سؤال کردم ایشان نوشته اند «کمبل بزبان تاجیکی بخارائی آدم فقیر و بی چیز را گویند»

[۳] این عبارت و همچنین عبارت بعد عین شرحی است که در روزنامه آواز تاجیک درج گردیده و مقصود عمده از نقل آن در اینجا نشان دادن تفاوت میان فارسی تاجیکهای ترکستان با اهالی ایرانست.

[۴] کینت اصطلاح روسی و بمعنی ناحیه و حوزه بلدیة است

فارسی رسانیدن لازم است (۵)

از قرار راپورت ژنرال قونسول ایران در تاشکند مورخه ۲۴ عقرب ۱۳۰۳ « بعد از انقلاب روسیه زبان رسمی ترکستان زبان ترکی شد و کلیه کتب و مراسلات و تدریسات بتزکی تبدیل یافت » (۶) ولی چنانچه ذکر شد تاجیکها از زمان تشکیل جمهوریت تاجیکستان در صد بر آمدند که اولاً معارف تاجیکها را ترقی داده همسر معارف اوزبکها نمایند و ثانیاً تعلیم را در مدارس تاجیکی از زبان اوزبکی تغییر داده بزبان تاجیکی در آورند. بالاخره مساعی آنها نتیجه بخشید و در دارالمعلمین سمرقند که در حوزه جمهوریت اوزبکستانست یکباب دارالمعلمین مخصوص معلمین تاجیکی تاسیس و افتتاح یافت. دوره تحصیل دارالمعلمین تاجیکان سمرقند چهار ماه است که از قرار مندرجات آواز تاجیک نود و پنج نفر در آنجا بتحصیل مشغولند. از این عده ۶۵ نفر از تاجیکهای اوزبکستان و سی نفر از تاجیکهای تاجیکستان اند. بعلاوه در تاشکند نیز یکباب دارالمعلمین تاجیکی گشوده شده که صد نفر از تاجیکان اوزبکستان و بیست نفر از تاجیکان تاجیکستان در آن دارالمعلمین مشغول تحصیل اند، دوره اش شش سال و قرار است که در دارالمعلمین اشتراکیون تاشکند نیز دو کلاس مخصوص تاجیکان بشود.

در دار المعلمین کار گران (رابفاک) کلاسی تأسیس یافته که ۲۵ نفر تاجیک چهار درس از دروس کلاسی را زبان تاجیکی میآموزند « در ولایت فرغانه که تا پارسال يك مکتب بزبان تاجیکی نبود حاضر ۲۶ مکتب موجود میباشد. »

« در بخارا تا حال چهار مکتب فارسی (در میان ایرانیان)

(۵) سطور فوق عیناً، حتی با رعایت اغلاط چاپ در اصل، نقل و طبع شده.
(آینده)

[۶] هر جا اشاره بر راپورتهای مأمورین ایران در خارجه میشود، نگارنده عین آنها را در وزارتخارجه دیده و سوادى از آنها بر داشته ام

موجود بود (۷). اکنون تاجیکان آنجا هم بگشادن مکتبهای تاجیکی تشبث دارند زیرا اهل شهر بخارا تماماً تاجیک هستند.

«شهر خجند هم که اهالیش یکلخت تاجیک است و تا پیرارسال بزبان تاجیکی هیچ مکتبی نداشت حالا ۱۶ مکتب تاجیکی دارد که در آنها ۱۲۰۰ نفر شاگرد مشغول تحصیل هستند.»

شهر سمرقند هم که اهالیش تماماً (مگر دو گذر) تاجیک بوده و تا کنون مجبور بودند که بزبان اوزبکی تحصیل نمایند (مگر ایرانیان و یهودیان که هنوز مکتبهایشان بزبان فارسی جاری است)، حالا در پیش شورای علمی تشبث دارند که همه مکتبهایشان را که تقریباً سی باب میباشد بزبان تاجیکی جاری سازند. (۸)

قرار شده است که در همین سال يك کلاس زراعتی نیز در شهر خجند بزبان تاجیکی تأسیس گردد و چون برای مدارس سابق الذکر کتابی

[۷] مقصود ایرانیان مرویست که سال ۱۲۰۰ هجری از مرو اسیر شده و در شهرهای ترکستان متفرق گردیدند و سابقاً ذکر آنها شد.

[۸] نقل از روزنامه آواز تاجیک شماره ۴۲ مورخه ۷ ذی الحجه ۱۳۴۳ در صفحه ۱۶۹ هم قسمتی از روزنامه مزبور را نقل کردیم از مطابقت قسمتی که در آنجا نقل کردیم با قسمتی که در این صفحه نقل نمودیم معلوم میشود چقدر تفاوت در انشاء و طرز نگارش فارسی روز نامه مزبور پیدا شده و در مدت اندک چقدر بر سلاست و فصاحت آن افزوده گردیده است. همین تفاوت در اشعاریکه روزنامه مذکور درج میکند ظاهر است مثلاً اشعاریکه در شماره ۱۹ مورخه شعبان ۱۳۴۳ درج گردیده مطلعش اینست.

ای علم و هنری تو چسان راه نجاتست؟ ای فن! تو نباشی بکجا نظم حیاتست

ای دیده عبرت! نظری ساز بعالم بین، با که نصیب از حرکات و سکناتست
رفته رفته شعرها ترقی نموده تا در شماره ۴۲ مورخه ذی الحجه ۱۳۴۳ قصیده ای درج شده که با این دو شعر شروع میشود

سپیده دم که کل از ابر با هم ریزد

گهر به جبهه نسرین و یا سمن ریزد

گشاده تکمه پیراهن کل سوری

عبیر و مشک ته دامن چمن ریزد

زبان فارسی نبوده است دانشمندان تاجیکها بدون فوف وقت دست بکار تألیف و ترجمه زده و از قرار خبریکه روزنامه آواز تاجیک در شماره مورخه ۶ سرطان ۱۳۰۴ می‌دهد تا آن تاریخ « ۲۰ گونه کتابهای مهم مکتبی زبان تاجیکی تألیف و ترجمه شده که همه آنها همین سال چاپ گردیده » در مدارس تاجیکها تدریس خواهد گردید.

غیر از اوزبکستان مدارس ایرانی دیگر نیز در مرو، گراسنودسک و قزل آروات نیز وجود دارد (۹)

در عشق‌آباد که اکنون مرکز جمهوریت ترکمنستانست یک‌کتاب مدرسه موسوم بمدرسه مظفری مخصوص ایرانیانست که سید نصر محصل در آن مشغول تحصیل اند. خلاصه راپورتی که قونسولگری ایران در عشق‌آباد بتاريخ ۲۳ عرق ۱۳۰۲ بوزارتخارجیه راجع بمدرسه مزبور می‌دهد اینست:—

« مدرسه عشق‌آباد در سال ۱۳۲۵ هجری بهمت جمعی از ایرانیان تأسیس گردید. در سال ۱۳۰۲ هیئت وزراء ایران تصویب نمود ماهی دو‌یست تومان بآن مدرسه از طرف دولت ایران کمک خرج داده شود. این تصویب نامه فقط سه ماه و نیم پرداخته شد تا اینکه مقرر گردید از اول میزان ۱۳۰۲ ماهی صد تومان بمدرسه مزبور پرداخته شود و اینمبلغ بمدرسه میرسد.

مدرسه مظفری بدستیارى يك مدير، شش نفر معلم و دو نفر قرّاش اداره میشود. اینمدرسه دارای چهار کلاس و پروگرام آن از اینقرار است: زبان فارسی و روسی — شرعیات — حساب — جغرافیا — تاریخ — طبیعیات — حفظ الصّحه — ورزش — نقاشی — آواز.

کتابخانه مدرسه که سال ۱۳۳۵ هجری تأسیس گردیده دارای

(۹) را پورت جنرال قونسولگری ایران در تاشکند

هشتصد جلد کتب علمی، ادبی و اخلاقی است ولی بیش از سه ربع آنها بزبان روسی و ترکی میباشد. یکباب موزه که محتوی برمسکوکات قدیم و بعضی مجسمه های تاریخی است در آن مدرسه موجود میباشد. سالون مدرسه که برای تأثر و کنفرانس بنا گردیده دیوار هایش با تصاویر مشاهیر تاریخی ایران مانند شیخ سعدی نادر شاه، امیر کبیر و سید جلال الدین اسد آبادی مزین است

از مطالبیکه شرح داده شد معلوم گردید که هنوز وسائل پیشرفت زبان فارسی در ترکستان در مدارس و مکاتبی که تاجیکان مشغول تحصیل هستند نه دروس آنها بزبان فارسی است و نه کتاب های چاپی بزبان فارسی وجود دارد ولی تاجیکها سخت کوشش میکنند که زبان فارسی را در مدارس خودشان وارد کنند بلکه برای قبولانیدن و پیشرفت مقصود در کار نهضت اند. حاجت بسذکر و بیان نیست که چقدر سزاوار است از طرف ایران و کسانی که بنشر زبان فارسی علاقه دارند دست مساعدت بسوی آن نهضت دراز شود تا بلکه آب رفته بجوی آید و این سرچشمه زبان فارسی خشک نباشد. بعقیده نگارنده لازم است از طرف دولت ایران توجه مخصوص در اینراه مبذول شود و عجله تازمانیکه برای اینکار در بودجه مملکتی اعتباری معین نشده و بتصویب مجلس شورای ملی نرسیده است اقدامات ذیل بعمل آید:

(۱) از قرار معلوم چون کتاب فارسی در ترکستان مخصوصاً در میان تاجیکها بسیار کمیاب بلکه کتابی که در صرف و نحو فارسی گفتگو کند نایابست باید از محل تبلیغات در ممالك خارجه یا از محل اعتبار مطبوعات وزارت معارف مقدار معتناهی کتاب صرف و نحو و قرائت (۱۰) و تاریخ [۱۰] بهترین کتابهای چاپی که اکنون در ایران موجود است در صرف و نحو «دستور زبان فارسی» و در قرائت «فرائد الادب» است که هر دو از تالیفات استاد محترم آقای میرزا عبدالعظیم خان گرکانی میباشد. کاغذ و طبع و تجلید کتابهایی

ایران بترکستان فرستاده شده در مدارس که ایرانیان و تاجیکان مشغول تحصیل اند قسمت شود

(۲) در ولایت «دوشنبه» که مرکز تاجیکستانست مجله ای مخصوص ترویج زبان فارسی انتشار یابد

(۳) چون در ماه شهریور جشن دویستمین سال آکادمی معارف روسیه درلنین گراد تشکیل خواهد یافت و آکادمی مزبور حضور نماینده انجمن ادبی ایرانرا نیز تقاضا نموده اند، نماینده مذکور مأموریت داشته باشد که در خصوص ترویج زبان فارسی در ترکستان مطالعات کافی بعمل آورد

(۴) مأمورین ایران که در مراکز مختلفه ترکستان و تاجیکستان و اوزبکستان اقامت دارند اکیداً سفارش شود که در نهضت ترویج زبان فارسی مجاهدت نمایند

(۵) روابط ایران با «جمعیت شناسندگان تاجیکستان و اقوام آریان خارج از حدود تاجیکستان» که مرکز آن در ولایت دوشنبه است برقرار گردد (۱۱)

محمود عرفان

* که فرستاده میشود نباید مثل کتابهایی باشد که در مدارس طهران معمول است و شاگرد را از دیدن کتاب و نگاهداری آن منزجر مینماید بلکه باید خوبی کاغذ و زیبایی طبع و مجلد را در نظر گرفت که اینکار خود بسی دخالت در پیشرفت مقصود دارد و از آن غفلت نشاید.

[۱۱] ماده اول نظامنامه جمعیت مزبور اینست «وظیفه این جمعیت از شناختن و آموختن تاجیکستان و مملکت های دیگری که با اقوام آریه مسکونست از جهت اتنوگرافی، لغوی، تاریخی، اقتصادی، طبیعی و جغرافی عبارت میباشد».



از آثار طبع آقای
رشید یاسمی (۱)

آینده

نه من شدستم و بس خواستار آینده
زمانه هستی هر چیز را بهر ساعت
جهان ببرد و هر لحظه زندگی گیرد
حیات چیست یکی رشته بسته بر امید
خزاین نعم و چاهسا رهای نعم
توای جوان که جهان دانهای عار و فخار
بیای سعی فرو کوب بیخ دانه عار
که هیچ دانه جز آن کر برای کشور تو
سلیخ خویش فسان ده بقصد جنگ امروز
پیاده ای که برآید یای عزیم طریق
ز فخر باش تو دارای تاج اسکندر
گر اختیار زدست نبرده باشد حال
گذشته شد ز کف و حال چون گذشته شود
گذشته خوار مدار و از او تجارب گیر
زمانه مدرسه ای بیش نیست کاندروی
مکن حواله بفر دا اگر ت کنون کار بست
امید وار باینده باش و شاد نشین

که کاینات کشد انتظار آینده
کند ز بهر تجدید تبار آینده
ز شوق آنکه رود در کنار آینده
امید مرغی بر شاخسار آینده
نهفته دست قضا در حصار آینده
بکاشت بهر تو در کشتزار آینده
بدست عزم بچین افتخار آینده
بود سزا ندهد از شیار آینده
که فاتح آئی در کار زار آینده
بود بچشم خرد شهسوار آینده
مشو وطن را جانوسیار (۲) آینده
فقد بدست تو را اختیار آینده
ترا بدست نه جز روزگار آینده
که بر وی است همانا مدار آینده
گذشته باشد آموزگار آینده
بساز بلکه هم امروز کار آینده
که کامیاب شد امید واز آینده

[۱] این قصیده را آقای رشید یاسمی دوماه قبل از انتشار شماره اول مجله آینده ساخته بودند. در دو شماره گذشته بواسطه تراکم مقالات بدرج آن توفیق نیافتیم (آینده)

[۲] گویند جانوسیار و ماهیار نام دو نفر ایرانی است که دارا را کشتند

نفوذ صنایع مستظرفه ایرانی

در ترکستان قدیم

بقلم آقای دیبا (شعاع الدوله)

وزیر مختار سابق ایران در لاهه

در شماره اول مجله «آینده» شرحی دائر به تمدن باستانی ترکستان و تأثیرات نفوذ ایران در این تمدن نشر شده بود که خیلی جالب نظر و مفید بود. بواسطه اینکه نویسنده محترم در ضمن بیان انتشار ادبیات فارسی در آن صفحات ذکری از صنایع مستظرفه ایران که همیشه در ترقی ترکستان نفوذ کاملی داشته است نکرده اند لازم دانستم که چند کلمه در این خصوص برای یادآوری حقایق تاریخی نوشته تقدیم دارم.

اگرچه پیش از شرح انتشار صنایع ایران در ترکستان مقتضی بود شمه‌ای از کلیه تاریخ صنایع ایران ذکر شود ولی چون حدود این مختصر گنجایش آنرا ندارد فقط بهمین قسمت که موضوع صحبت است اکتفا مینمایم. در موقعیکه قطعه ترکستان تابع خلافت بغداد گردید و عربها آنرا متصرف شدند بهمان ترتیبی که صنایع ساسانیان در غرب تاسواحل دریای سیاه و بحر ایض نفوذ داشت در شرق نیز تاسرحد چین و هندوستان از طرف صنعت گران ایرانی نشر و بسط داده میشد. بدین مناسبت در ترکستان حتی بعد از ورود عربها که زندگانی ایلیاتی داشتند کلیه صنایع در دست ایرانیها بود. همین صنعت گران نقاشی باستانی را با روح اسلام مطابقت داده يك سلسله از دبستانهای (۱) نقاشی بوجود آوردند که يك دوره بسي مشعشع در تاریخ صنایع تشکیل میدهد. تا قرن چهاردهم میلادی یعنی حمله اول مغولها دبستان بغداد و نقاشی های عهد خلفای

[۱] مقصود از دبستان سبك نقاشی مخصوص بود که اساتید ایجاد میکردند.

عباسی معروف بودند و بهمان اندازه که کلیه علوم در آن عهد طرف رغبت و توجه بود نقاشی هم ترقی داشت. آنهمه قصرها و عمارات باشکوه و دل فریب که پایتخت خلفا بدان مباحات میکرد از طرف صنعت گران ایرانی بنا و تزین شده بود. سبك نقاشی این عهد عاری از نفوذ چینی بود بلکه نفوذ صنعت بیزانس که در آن عهد با ممالك اسلامی از نزدیک مربوط بود تا اندازه ای در آن محسوس بود ولی همیشه لطف قریحه و مشعر مخصوص به نژاد ایرانی اساس آنرا تشکیل میداد.

در موقعیکه در نتیجه يك قضای میثوم ديك جوشنده مغولستان به فعالیت درآمد و صدهزاران مردمان گرسنه و ماجرا جو ولی با جرأت و عزم بیرون ریخت و این سیل مخرب به طمع ثروت های بی پایان ممالك متمدنه بطرف مغرب سرازیر گردیدند نه رود معظم و لگا، نه دریای خزر و نه شواحق غیر قابل الوصول فلات ایران نتوانستند از این ایلغار بنیان کن جلو گیری کنند و این سیل خروشان تا بغداد فرود آمده (۱۲۵۰) در سر راه خود آنچه آثار عمران و صنعت بود محو و نابود ساخت (از جمله شهر ری بود که در آن عهد در آبادی و عظمت آثار صنعتی شهرت تامی داشت. ظروف و اوانی که اخیراً از زیر تل های خاك این شهر بیرون آمده است نشان میدهند که بچه اندازه نقاشان آن زمان صحت و سرعت قلم را با مهارت رنگ آمیزی توأم ساخته قدرت نمائی میکردند).

صنایع در ایران از این حادثه لطمه شدیدی خورد ولی محو نگردید. همینکه فاتحین جدید که فقط سیاستاً مملکت را اداره میکردند موفق به استقرار حکومت خود گردیدند صنعتگران ایرانی بانفسی تازه به فعالیت درآمدند. حکمرانان مغول در اردوهای خود عده ای از صنعتگران چینی داشتند. چینی های آن عهد از حیث صنایع در اوج ترقی بودند. نقاشهای ایرانی همینکه با آنها به اسطكاك در آمدند سبك ایرانی را با سبك چینی مزج داده دبستان ماوراء النهر تشکیل شد اگرچه سبك

دبستان بغداد بواسطه دخول عناصر جدیده تغییر کرد ولی ماهیت ملی ایرانی آن حفظ گردید.

در دربار تیمورلنک تعلیم و تربیت صنعتی و ادبی منحصرأ ایرانی بود و مشارالیه برای تزئین سمرقند بهترین صنعت گران ایرانی را جلب میکرد و بناهایی مانند گورامیر (مقبره تیمور) و مسجد حضرت و مقبره بی بی خانم (عیال تیمور) و مدرسه شیردار و غیره که همه از طرف ایرانیها ساخته شده است از کمترین عنوان نام و شهرت صنعت ایرانی نیست.

گورامیر باشکوه ترین این یادگارهاست و از طرف محمد بن محمد اصفهانی ساخته شده است. در چند سال پیش مسلمانان روسیه مصمم شدند که در شهر پترزبورگ بنای مسجد عالی بکنند. جمعیتی از بهترین معمارها و مستشرقین ترتیب داده برای مسجد نقشه و طرح گورامیر را انتخاب نمودند و پس از صرف مبلغی گزاف در بهترین نقطه شهر اساس مسجد را گذاشتند. اکنون این بنا در کنار رود نوا به عظمت تمام جلوه گراست ولی تفاوت بین این بنا و اصل آن که گورامیر باشد بسی زیاد است. با همه اینکه در بنای مسجد وسائل بنائی نسبت به پانصد سال پیش خیلی کامل تر بود و مبرزین معمارهای يك مملکت معظمی در بنای آن شرکت داشتند در مقابل اثر محمد بن محمد اصفهانی بسی حقیر و عاری از ارزش صنعتی است و این مسئله يك بار دیگر نشان میدهد که دبستان ایرانی ماوراء النهر بجه حد و پایه از حیث صنعت مقام بلندی دارد و غیر قابل تقلید است.

در ایام سلطنت شاه رخ پسر امیر تیمور (قرن پانزدهم میلادی) خط نویسی و تقاشی بدون توقف به تکامل خود مداومت نموده و مرکز آن شهر جدید البناء هرات گردید. کتابهای مصور فراوان که از این عهد باقی است بهترین شاهد است همینقدر میتوان گفت که در هیچ عهدهی خوش نویسان و تقاشها باین اندازه طرف تشویق و احترام نبودند. در سال ۱۴۱۹ م

(۸۲۲هـ) شاه رخ نقاش معروف غیاث الدین خلیل را به سفارت نزد خاقان چین «دای منیع» که از خاندان منیغ (۲) است میفرستد. متعاقباً به اقدام و مباشرت بالینفور میرزا که خودش نیز خط نویس و نقاش بود يك میدان وسیعی برای صنعت گران هنرور باز گردید و در کتاب خانه هرات بالینفور چهل نفر نقاش و خوش نویس ایرانی مستخدم بودند. اغلب آنها از مغرب ایران بغداد همدان و تبریز آمده يك نوع سنگر مدافعه در مقابل نفوذ روز افزون صنعت چینی تشکیل میدادند. این بزرگترین عهد بود و در این عهد بود که ایران يك صنعت گر بزرگی را بوجود آورد که نقاشی شرق آسیا و غرب آنرا با هم امتزاج داده با «تکنیک» نقاشی چینی نقاشی خالص ملی ایرانی را بدرجه تکمیل رساند بطوریکه تا آن زمان کسی آن مقام را احراز نکرده شاید بعد از آن هم پایه صنعت بالاتر نرفت. این صنعت گر استاد بزرگ بهزاد بود. در همان موقعی که در اروپا لئونارد داوینچی ها رافائلها آلبر دوررها، برای افتتاح دوره تجدد در صنایع مستظرفه معجز نمائی میکردند در ایران بهزادسکه تجدد را بنام خود زد. خوشبختانه بهزاد با يك وزیر ساعی و صنعت پرست معروف میرعلی شیر نوائی هم عهد بود که همه گونه از او حمایت می نمود و باو کمک میکرد که قلم محیط و مثبت خود را در میدان ایجاد و اختراع به حرکت و جولان در آورد. خوش نویس معروف سلطان علی مشهدی نیز از همکاران بهزاد بود. در اطراف این خورشید درخشان يك سلسله از استادان نامور بودند که دبستان هرات را تشکیل میدادند. از آنجمله هستند خواجه غیاث الدین خراسانی، سلطان ابراهیم میرزا، امیر شاهی، میرک خراسانی، بالچهد و غیره که وسعت این مقاله مساعدت به ذکر اسامی تمام آنها ندارد.

در تحت نفوذ این دبستان در هندوستان دبستان هند - ایرانی

که تخم آن بدستیاری غزنویان کاشته شده بود به درجه تکمیل رسید و شاهکارهای مانند تاج محل، مسجد فوئیپورسکری ^{فخرا} بوجود آمد و بالاخره در قرن شانزدهم مقامی را که ایتالیا برای تجمدد در اروپا اتخاذ کرد ایران برای تجدید صنایع عثمانی و هندوستان احراز کرد. حوادثی که پس از قرن هجدهم در کلیه ایران رخ نمود و يك انقراض عمومی را بادی گردید در ترکستان نیز اثر خود را بخشیده و امروز متأسفانه در آن سرزمین حتی خاطره‌ای هم از عظمت گذشته باقی نمانده است.

مهدی دیبا

مسابقه ادبی

اشعار ذیل را که آقای شاهزاده محمدهاشم میرزای افسر بمناسبت مقاله راجع بوحدت ملی، مندرج در شماره اول این مجله سروده اند بداره فرستاده و بمسابقه میگذارند بهرکس که قطعه بهتری در همین معنی بسازد بشرط اینکه از پنج شعر هم تجاوز نکند يك دوره سال اول «مجله آینده» یا يك جلد کتاب «المعجم فی معایر اشعار العجم» تألیف قیس رازی (چاپ فرنک) از طرف ایشان داده خواهد شد. مسابقه کنندگان باید اقلاً تا ماه بعد از انتشار این شماره اشعار خود را بداره مجله بفرستند این نکته را هم یاد آور شویم که چون اوراق ما گنجایش درج اشعار زیاد ندارد فقط یکی دو قطعه که از همه بهتر باشد بعد از انقضای مدت طبع خواهد شد مگر اینکه بواسطه خوبی فوق العاده شعر قبلاً بدرج آن اقدام کنیم (آینده)

وحدت امال ملی

ترك و تازی، دیلم و کرد و بلوچ و لر بایران
مملکت آشفته کرد از اختلافات محلی
این همه فرزندان را پرورده يك مادر بدامان
گر بیابی فرق جزئی رفع کن باصلح کلی
يك زبان و یکدل و یکرنگ گردد سهل و آسان
نور دانش کرکند بر مردم ایران تجلی
باز مانند افسوس ایران از همه امثال و اقربان
با همه فکر درخشان با همه هوش جلیلی
درد ایران را همی دانی که آخر چیست درمان؟
وحدت آمال ملی، وحدت آمال ملی

لزوم اصلاح خط فارسی

بقلم آقای اعتصام زاده

- ۱ -

قبل از آنکه علل لزوم اصلاح خط فارسی را ذکر کنم مختصری از تاریخ خط بیان میشود :

ده پانزده سال پیش یکنفر خان ناظر بیسواد را میشناختم که برای نوشتن صورت حساب خود متوسل بیک گونه نقاشی شده بود . مثلاً اگر سه یا چهار نان سنگک خریده بود روی یک ورقه کاغذ سه یا چهار شکل مطولی شبیه بسنگک میکشید . برای تعیین قیمت نیز یک گونه هندسه یا سیاق بسیار ساده اختراع کرده بود : هر یک قران را بایک خط کوچک افقی و هر یک شاهی را بایک خط کوچک عمودی در زیر شکل چیز خریده شده معین میکرد .

یک ضرب المثل فرانسوی گوید : « ضرورت ما در اختراع است » . احتیاج خان ناظر مذکور به ثبت و ضبط محاسبات خود او را واداشته بود الفبای مخصوصی اختراع کند . مشارالیه از این اختراع خود خیلی خوشوقت بود و غالباً بر خود میبالید ولی بیچاره نمیدانست که در اینکار مخترع نیست و تقلید مصریان قدیم را میکند .

در قرون اولیه هینکه نوع بشر داخل دائرة تمدن گردید اجداد ما حس نمودند که باید وسیله تبلیغ و کسب اطلاعات شخصی و دولتی را فراهم ساخت . هرگاه کسی میخواست خبر خوش یا بدی را بیک از خویشاوندان یا دوستان غائب خود برساند یکنفر قاصد انتخاب میکرد و بسوی اقوام و احبای خود روانه میداشت .

کورس کبیر بواسطه وسعت فوق العاده مملکت خود بفکر افتاد که

روابط دائمی مابین مرکز مملکت و «ساتراپ» های متعدد خود برقرار نماید و از برکت این احتیاج چاپار خانه بوجود آمد. زیرا کورس در تمام نقاط ایران چاپار خانهای متعدد شبیه بچاپار خانهای امروزی تاسیس نمود تا بوسیله آنها از ساتراپها کسب اخبار نموده و احکام لازمه را بسرعت بمشار الیهم تبلیغ نماید. در عالم قدیم مملکت متمدن بزرگی نیز در سواحل رود نیل تشکیل شده بود و فراغه مصر خواستند فتوحات و فضائل خود را برای اخلاف خود نقل نمایند: در آن عصر بعضی اشخاص زیرك شبیه بخان ناظر فوق الذکر وسیله ثبت و ضبط اصوات و اقوال و اسامی و افکار را کشف نمودند و خط «هیروکلیف» را اختراع کردند.

بطوریکه میدانیم خط هیروکلیف که نمونههای متعدد آن در موزه های اروپا موجود است و در سنه ۱۸۲۲ (شامپولین) نام فرانسوی مفتاح و طریقه قرائت و ترجمه آن را کشف نمود کلیتاً از عالم محسوسات اخذ شده و اساساً يك قسم نقاشی است. در اینکه نقاشی منبع و منشأ خط است هیچ شکی نیست، زیرا نقاشی قبل از هندسه تولید شده است، همانطوریکه نظم برنر مقدم بوده است.

پس، ازاینکه اولین الفبای عالم از نقاشی اقتباس شده است نباید تعجب کرد. خط هیروکلیف - که بهمین دلیل قدیمترین خط کتبه است - مرکب است از اشکال حیوانات و اشیاء مادی و محسوس. شاید در ابتدا وقتی يك نقاش شکل شیر میکشید مقصودش همان جانور درنده بود همانطوری که خان ناظر مزبور مقصودش از شکل نان سنگك خود نان سنگك بود نه چیز دیگر. ولی بتدریج این نقاشی مقدماتی تبدیل بیک قسم الفبا شد باین ترتیب که وقتی میخواستند کله شجاعترایان و تحریر نمایند باز همان شکل شیر را نقش میکردند. همچنین اگر شکل يك درخت میکشیدند مقصود يك درخت بود و اگر میخواستند چندین درخت یعنی جمع کله را تحریر نمایند شکل چندین درخت را

پهلوی هم می گذاشتند کم کم این الفبا ترقی کرده و دامنه آن بقدری وسعت یافت که تحریر هر مطلبی امکان پذیر شد زیرا برای معنویات و افعال نیز وسیله تحریر ایجاد گردید. مثلاً فعل «راه رفتن» را با دو پای انسان و فعل «دیدن» را با دو چشم و «باد» را با يك بادبان کشتی نشان میدادند. بالاخره معمول شد که يك شکل کلمه همصدای دیگری را نیز نشان بدهد و یاریشه يك کلمه یافقط يك صوت را. پس خط هیروگلیفی مکمل میتواند عین حیوان باشی را نشان بدهد. یا یکی از صفات متعلق بآن حیوان یا چیز را و یا فقط ریشه يك کلمه و يك صوت را تعیین نماید.

چینیان و ایرانیان قدیم نسبت بمصرها از این حیث مزیتی پیدا کردند و آن این بود که از اشکال حیوانات و اشیاء بخطوط افقی و عمودی یعنی اشکال مقدماتی هندسه گذشتند. چینیان عوض اینکه يك کلمه را با چندین شکل حیوانات یا اسباب مختلفه نشان دهند تصمیم گرفتند که هر کلمه زبان خود را با يك شکل هندسی مخصوصی بنویسند. این بود که برای چهل هزار کلمه لغات چینی چهل هزار شکل در هم بر هم و تو در تو که تشخیص آنها نهایت اشکال را دارد اختراع کردند. برای اینکه يك نفر چینی با سواد شود و با اصطلاح مالیات لقب میرزائی را داشته باشد باید لااقل ده هزار حرف از این چهل هزار را از حفظ بخواند و بنویسد.

خط میخی ایرانیان قدیم که نمونه آن در بیستون و جاهای دیگر موجود است نسبت بخط چینی ترقی جدیدی کرده و هر يك از حروف آن علامت يك مقطع صوت است.

ولی اولین ملتی که الفبای مقطع با حروف جداگانه اختراع کرد فنیقی ها بودند که در سواحل شامات زندگی میکردند و چون تاجر و ملاح بودند بيك خط صحيح محتاج گردیده و اولین الفبای حروفی را اختراع نمودند.

در ایران اولین الفبای حروفی که معمول بوده الفبای زنداست که ۴۳ حرف دارد : ۳۰ حرف بیصدا و ۱۳ حرف باصدا (حرف عله) ولی با این وصف ناقص است و مثلاً حرف (ل) ندارد و عوض آن حرف (ر) استعمال میشود و معایب دیگری نیز دارد که شرح آن موجب اطناب خواهد بود.

الفبای کوفی را که احتمال دارد از خط فنیقی اتخاذ شده و اولین نسخه قرآن مجید باین خط نوشته شده است همه می شناسیم و میدانیم که خط نسخ بواسطه خوانا تر بودن خود او را نسخ نمود و بدین طریق قدمی بسوی اصلاح خط برداشته شده. خطوط دیگر مثل نستعلیق و شکسته و یاقوت و غیره شاید زیبا تر و بمذاق ایرانیان نزدیکتر باشد، ولی باز همان نواقص خط نسخ را دارد. خط شجری و این قبیل خطوط رمزی طبعاً ربطی بموضوع این مقاله ندارند. اما الفباهای متفرقه اروپا: یکی الفبای روسی است که بایونانی شباهتی دارد دیگر خط گوتیک که چندین قرن قبل در فرانسه معمول بوده و تاکنون در زبان آلمانی متداول است و بالاخره خط لاتینی که خوانا ترین و بهترین الفباهاست و همین جهت آلمانیها و روسها با وجود سهولت و خوبی خط خود مصمم شده اند که الفبای لاتین را قبول کنند. در قفقازیه نیز اخیراً خط جدیدی باسم « یگی یول » یعنی « راه نو » اختراع شده و امروز تمام جرائد قفقاز باستثنای یک جریده کمونیست با خط یگی یول که از لاتینی اتخاذ شده است چاپ میشوند.

(قسمت مهم این مقاله را جمیع باصلاح خط نظر بسدق صفحات بشماره بعد محوّل گردید - آینده)

وحشی بافقی

بقلم آقای رشید یاسمی

- ۱ -

روزی که وحشی در آغاز فرهاد و شیرین خود سینه ای آتش افروز و دلی پرسوز از خدا طلب میکرد (۱) گوئی آگاه نبود که از نخستین روز حیات این موهبت در حق او شده است و هیچانی که بعدها فریادهای عاشقانه را از دهان او بیرون میفرستاد بشیر مادر در خون او بگرددش در آمده. بعضی طبایع همان طور که بهوا محتاجند باندوه نیز احتیاج دارند. اگر روزگار اتفاقاً آسایشی بروح آنها بدهد قلب را از طیش و اشک را از جریان باز دارد، آن لحظه گوئی چیزی کم کرده اند یا در بیابانی بیم حرمان از آب زلال آنها را مضطرب ساخته است. سرمستی آنها در غمناکی و کمال سعادت آنها در اضطراب است (۲) از این رو هر وقت غمی ندارند بیاد غمهای گذشته خود را مست میکنند و هرگاه اندوهی دارند از خدای خود افزایش آنرا طلب میکنند. بی حزن و اندوه خانه را خالی می بینند، و بی ذکر غم دل را سیر و آرام نمی یابند. وحشی از این اشخاص است در آخرین مراحل که از حیات پرمصیبت و ابتلای او باقی است (۳) باز هم درد میجوید و سوز میخواهد زیرا که بعقیده او:

هران دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده خود جز آب و گل نیست
سخن کز سوز دل نایی ندارد چکد گر آب ازو آبی ندارد
باغم انس گرفتن این را از دیگر موانست ها مختلف دارد که سیری

(۱) الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

(۲) مرا وصلی نمیباید من و هجر و ملال خود صلازن هر که را خواهی تو دانی و وصال خود

(۳) ظاهراً فرهاد و شیرین را در اواخر عمر ساخته است زیرا نتوانسته است

آنها را تمام برساند. بعدها وصال شیرازی حکایت را تمام کرده است

از مونس در آن صورت نمی پذیرد ، روز بروز علاقه محکمتر و فکر جدائی مدهش تری گردد . غم را که در جانگزائی بافیون میتوان مشابه کرد در این حالت نیز میشود با آن زهر مهلك مقایسه اش نمود : هر چه بیشتر رخنه کند ، لزوم خود را بیشتر محسوس میسازد . سرشت عجیبی است خمیره بشر که هر چه برای او مضر تر باشد در چشم نفس آتش افروزش عزیز تر و در کامش لذیذ تری آید ! (۴) شیرینی غم برای اشخاص معتاد بدرجه است که حتی شادی نیز در مذاق آنها دیش و بیمزه می آید . عشاق دائمی یعنی آنهایی که جز در هوای محبت تنفس نکرده اند یک عمر در آتش فراق میسوزند و ناله های دلخراش می کنند اتفاقاً روزی آسمان آنها را بگلزار وصال وارد میکند . گل ها و بلبل ها ، انهار و اشجار بیهوده تهنیت روز وصال میگویند . عاشق سوخته دیدگان را بحیرت میکشاید و بهر جانب می نگرد آهی کشیده و چشم بر هم میگذارد و میگوید :
وصل اگر این است و ذوقش اینکه من دریافتم

گر ز حرمانت بسوزد هجر منت دار باش

هر روزنه امیدی که بر آنها بکشایند جز منظر حزن چیزی از آن مشاهده نمیکنند . آن کلام امید بخشی را که سالها از دلدار آرزو داشته اند اگر از دهان دوست بشنوند ، یا باور نمی کنند ، یا آنرا برخلاف طبیعت و استعداد خود یافته بحال خویش مضر می بینند :

لطفی که بد خو سازدم ناید بکار جان من

اسباب کین آماده کن خوی عتاب اندیش را

عشاق که آتش آرزو بیش از هر چیز خیال آنها را بجوش میآورد اگر روزگاری در بخار خیال تنفس کردند ، و در سرزمین ازمات تفرج نمودند ، دیگر دنیای حقیقی را قابل توقف نمیدانند . وحشی ادعا میکند

(۴) می وصل نیست وحشی بخمار هجر خوکن

که شراب نا امیدی غم درد سر ندارد

و راست میگوید که عالمی میان حیات و مرك وجود دارد که بر هر دو مرجح است.

برون از مردن و از زیستن بس بوالعجب جائی است

که آنجا میتوان بودن زنك جسم و جان فارغ.

این عالم که نزد عاقل جز محیط خیال نیست در چشم عاشق حقیقی ترین موافق است. برای سرمستان عشق این عالم بانواع مختلف تعبیر میشود و همه مفهوم میگردد و برای عاقل عالم مذکور حالتی است مرکب از مردن و زیستن نه بیرون از آن دو حالتی که شخص را در سرحد آن دو عالم باهتر از درآورده چون مرغی که بر شاخه مایل بر آب جای گرفته باشد هر لحظه از حرکت نسیم در آب فرو رفته و در هوا بالا میآید (۵). چنین حالتی برای کسی که غالباً در آن غوطه و راست البته بر هر موقع حقیقی برتری دارد و چون روزی برایش دست ندهد بانواع حیل خویشتن را در آن می افکنند گاهی از شراب

وحشی که همیشه میل ساغر دارد جز باده کشی چه کار دیگر دارد

پیوسته کدوی سرش از باده پراست یعنی که مدام باده در سردارد

ولی این وسیله دروغی اگر اشخاص مبتلای را در حدود آن عالم وارد میکند برای کسی که يك نظر آن محیط فریبنده را دیده باشد دیگر کفایت نمی کند و استعمال آن فقط برای تقویت ابتدائی و در هنگام ناچاری قابل مبادرت خواهد بود وحشی و امثال او که برای زیست در آن عالم آمده اند راه خود را بهتر میشناسند.

من آن مرغم که افکندم بدام صد بلا خود را

بيك پرواز بی هنگام كردم مبتلا خود را

(۵) وحشی خود در لیلی مجنون نظیر این تشبیه را آورده است :

در آن آتش زبانه در زبانه

در این آتش سمندر شو سمندر

همه بحر است عشق بیکرانه

اگر مرغابی اینجا مزین بر

نه دستی داشتم در سر نه پائی داشتم در گل

بدست خویش کردم این چنین بی دست و پا خود را

برای چه ؟ - برای آنکه خوب میدانند که همین پرواز بی هنگام
آنها را بشاهراه عشق که یکی از مراحلش آن عالم است هدایت خواهد
کرد . راست است که در اول تصنع می کنند و خود را با اختیار در آن
دام می اندازند ولی چون گرفتار شدند حالت حقیقی بر آنها مستولی
میشود و گاهی در طرفه العینی خود را از آن مقدمه بخود بستگی به نتیجه
بی اختیاری رسیده می بینند ، بقسمی که متعجبانه می گویند :

آن آرزو که دوش نبودش اثر هنوز

بسیار زود بود باین عشق چون کشید

آن نم که بود قطره شد و قطره جوی آب

وز آب جو گذشت و بطوفان خون کشید

باین سبب خوشترین اوقات را ایامی میدانند که در آخرین درجه
حرارت عشق میسوزند و هر وقت در آن درجه نقصانی بیابند بهر وسیله
محرّکی میجویند :

دل خود را به نیش غمزه افکار میخواهد

شکایت دارد از آسودگی آزار میخواهد

غلامی هست وحشی نام و میجوید خریداری

بیازار نکو رویان که خدمتکار میخواهد ؟

برای هوشیار و عاقل عالمی که سرتاسر آن غم و ناکامی است ظاهراً
مطلوب نمی نماید ولی این در نخستین مرحله یعنی آنجائیکه برای هوشیاران
بینا مرئی است صدق میکند در محبوحه طوفان مرغ دریا نورد دیگر
چیز مؤثری احساس نمیکند .

بعالمی که منم منتهای عرضه میپرس

که قطع مدت و طی زمان نمی باشد .

اما بمحض اینکه از قبه دریا بقرب ساحل کشیده شد، و منظره خاك لطمت موج دریا را برای او محسوس کرد، دردی که اینهمه شکایت‌ها از دهان عشاق ابراز می‌کند، حملات خود را شروع مینماید. انگاه تابخشی نیتند بابقبه دریا باز نگردد آرام برای او میسر نیست.

پروانه‌ام وعادت من سوختن خویش تا پاک نسوزم دلم آسوده نگردد. سفرنامه‌ای که بقلم اشخاص حساس و شاعر تحریر یافته باشد دلفریب و مفید واقع میشود زیرا که حقایق عالم با چشم شاعرانه دیده شده و بقلم جاذب نگارش یافته است. بدیهی است هر قدر تفرجگاه عجیب تر و ناشناخت تر باشد شرح آن دلکش تر خواهد بود. در صحرای عشق بسیار تفحص و کشفیات کرده اند و اخبار باور نکردنی از آنجا آورده اند ولی تمام نشده و نخواهد گشت

هر چه گوئی آخری دارد بغیر از حرف عشق

کین همه گفتند و آخر نیست این افسانه را

زیرا که وسعت مکان از یکطرف و تبدلات بی انتهای مناظر از طرف دیگر همواره شرح این مسافرتها را تازه تر از پیش جلوه میدهد خاصه وقتی که بانوع بیان مسافر توام گردد:

در عشق اگر یادیه چند کنی طی

بینی که در این ره چه نشیب و چه فراز است!

از این جهت سفرنامه روح وحشی که مسافری جهان دیده و آگاه از مسیر خویش است (۶) کمتر از دیگران مفید و مشغول کننده نیست. (۷)

(۶) «رموز عشق و عاشقی آگاه» آتسکده آذر

(۷) در این مقاله و مقالات بعد آنچه شعر مسطور باشد از خود وحشی است

ایران و معاهدات „کاپیتولاسیون“

جامعه بشر از لحاظ احتیاجات عمومی برای تنظیم مسائل سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی یا قضائی و برای ادامه و توسعه روابط دوستی و استحکام مبانی آن عهد نامه هائی منعقد نموده و در متن آنها شرایط دوستی و تعهدات متقابل را تحت مواد معینی تدوین می نماید. واضح است که اعتبارات ملتی (سیاسی، اجتماعی، قضائی و غیره) را بخوبی می توان از متن آن معاهدات استنباط نمود و عبارت ساده تر معاهدات مبین تمامیت ارضی و حاکمیت واقعی و اقتدارات مادی و معنوی و شئون سیاسی هر ملتی بوده وزن و مقام آن در جامعه از قرائت مواد يك عهد نامه کاملاً آشکار میگردد. ملتی که در تنظیم عهود خود بی قیدی نشان دهد نه فقط تسلط دیگران را در حقیقت از روی میل و رغبت قبول کرده و به اسارت تن داده بلکه بعدم رشد سیاسی خود کاملاً اعتراف و از حقوقی که در جامعه ملل داراست صرف نظر کرده است.

اوراقی که اینقدر در حیات مادی و معنوی ملتی اثرات مستقیم دارد باید مندرجات آن خیلی محل دقت و ملاحظه واقع شده با حالت روحی و ترتیبات واقعی آن ملت نیز مطابقت شود.

یکی از مسائل اساسی و اهمی که باید مندرجات همان عهود دارا باشند تساوی حقوق متعاهدین می باشد. در صورت یکطرفی بودن عهود ضعف و ناتوانی بر آن ملت مستولی گشته و نباید انتظار داشت که آن ملت در امور سیاسی و حتی در مسائل اقتصادی و اجتماعی ترقی و پیشرفت نماید. مثلاً هرگاه دو نفر شخص عادی با هم قرار داد خصوصی منعقد نمایند و مطابق آن یکی از طرفین حقوق و امتیازاتی را دارا باشد که طرف مقابل از استفاده آن ها محروم باشد آیا عقلاً میشود تصوّر کرد که روزی هم حقوق طرف ضعیف

تأمین گشته بتواند بسایر مسائل مربوطه زندگانی شخصی خود نیز رسیدگی کرده اوضاع پریشان خود را ترمیم و اصلاح نماید؟ بالعکس از آنجائیکه منکوب اراده طرف مقابل خود است نه فقط نمی تواند حقوق خود را حفظ نماید بلکه کم کم این حالت اسارت و تسلیم صرف درمقابل اراده قوی قوای معنویه و عواطف باطنیه او را مغلوب کرده حتی از اداره نمودن زندگانی یومیه خود نیز عاجز خواهد ماند و برای استخلاص گریبان خود از این بی چارگی جز بهم زدن قراردادیکطرفی و برقراری تساوی حقوق نخواهد داشت هرگاه نظریه پاره ای از عهود منعقد فیما بین ایران با بعضی از دول بشود مشاهده خواهد شد که مع التأسف متن کلیه آن معاهدات حاکی از یکطرفی بودن آن عهود میباشد. حقوق و امتیازاتی را بعضی دول در ایران دارا هستند که دولت و اتباع ایران از استفاده آنها در خاک همان دول محروم و بی نصیب اند. با این تفصیل اصل ثابت استقلال و تمامیت اراضی ایران کاملاً مورد احترام و توجه آنها نمی باشد و در بعضی موارد حقوق حقه مسلمة ایران نیز با بمال میگردد.



منبع تمام این خرابیها عهدنامه صلح و تجارتی است که در ۵ شعبان ۱۲۴۳ در ترکان چای جبراً و بزور سرنیزه با ایران تحمیل شده بود.

منشاء این امتیازات

عهدنامه مزبور که خوشبختانه امروز لغو و باطل شده است از لحاظ مسائل سیاسی و ارضی دارای مضراتی بوده که ذکر آنها بی مورد و از موضوع بحث ما خارج است، ولی مع التأسف پاره ای اثرات شوم بعضی از مواد معاهده مذکور که سایر دول در موقع عقد عهدنامه با ایران بعنوان اصل «ملت کامله الوداد» (nation la plus favorisée) در متن عهود خود قرار داده اند باقی است و با وجود ابطال عهدنامه مزبور هنوز از آنها استفاده می کنند.

فصول ۵، ۶، ۷ و ۸ عهدنامه تجارتي تركان چای (۱) باتغیر عبارات همانطور که فوقاً ذکر شد در متن تمام عهدیکه دولت ایران از آن تاریخ به بعد با سایر دول منعقد نموده متأسفانه مندرج است و بموجب آن اتباع دول خاجه در ایران از حیث مسائل حقوقی و جزائی امتیازات مخصوصی را دارا بوده، پاره ای موارد مصوئیت قوانین ایران (رجوع بقسمت اول فصل هفتم شود) نیز متزلزل بوده و قوانین مملکت اجنبی در خاک ایران حکم فرما است.

امروز که خوشبختانه در اثر موافقت اولیاء دولت جمهوری سویت روسیه عهدنامه تركان چای لغو شده است اصولاً و منطقاً باید اثرات مشئوم آن نیز باطل گردد. این يك حقیقی است که حق دول ذي نفع نیز نمی توانند از روی انصاف بصحت آن اعتراف نمایند. در صورتیکه اصل ازین رفته آیاناید فرع نیز بآن ملحق شود؛ لیکن ما نباید انتظار داشته باشیم که دیگران بما بگویند بیائید حقوق حقّه خودتانرا مأخوذ دارید، بلکه ما که خود را صاحب حق میدانیم و فقدان آنرا يك عیب و نقصی در حیات سیاسی و اجتماعی خود تصور میکنیم باید در صدد اعاده آن برآئیم. عیب در اعاده حقوق حقّه نیست بلکه نقص ملاحظه در استرداد آن است.

این نکته را نیز یادآور میشویم که اعاده حقوق حقّه خود مستلزم جنك و جدال نیست. اول باید اراده نمود و بعد بوسیله مذاکرت سیاسی تصمیم خود را با کمال حزم و احتیاط و با رویه مداومت و مقاومت بموقع اجری گذارد. دول متحابه نیز با روابط حسنه که فعلاً خوشبختانه با ایران دارند امید است که با این تصمیم موافقت کنند.



بخطار دارم بعد از آنکه عثمانیها کاپی‌تولاسیون را در ابتدای جنگ لغو کردند نظر باینکه اساس معاهدات ما با دولت عثمانی بر روی معامله متقابل بود دولت ایران نیز کاپی‌تولاسیون را نسبت به ترکها لغو نمود. در تمام مدت جنگ عثمانیها که سرگرم کشمکش حیاتی بودند این قضیه را مسکوت گذاردند، لیکن پس از فراغت از جنگ و استقرار روابط عادی سیاسی با دولت ایران اولین مذاکره‌ای که سفیر کبیر طهران با دربار ایران نمود استفاده اتباع خود از حقوق کاپی‌تولاسیون در ایران بود. اینطور استدلال میکرد که چون ما کاپی‌تولاسیون را نسبت بعموم دول لغو کرده ایم پس استفاده اتباع ایران از امتیازات مخصوص مشروع و قانونی نیست و بالعکس چون اتباع سایر دول از حقوق کاپی‌تولاسیون در ایران استفاده میکنند ابطال آن حقوق نسبت باتباع ترکیه معامله استثنائیه خواهد بود و بهیچوجه خود را بمدلول عهدیکه تمام بر روی اساس معامله متقابل بود آشنا نمی کرد. دولت ایران با تکیه مدلول معاهدات در هر آن ضرورت احترام عهود، تساوی حقوق، و دو طرفی بودن آنها را با کمال نزاکت خاطر نشان نمود و قریب دو سال در همین زمینه مکاتبات طولانی فی‌مابین مبادله شد و بالاخره در نتیجه مقاومت ترکها فهمیدند که حرف حق و حسابی را باید شنید و مدلول معاهدات را احترام نمود. ما از این کامیابی دولت خود بی‌اندازه خوشوقتیم و نسبت باینده امیدوار شده ایم.

بطوریکه در فوق ملاحظه شد دولت ایران عجزاً در یک قسمت از اعاده حقوق حقه خود خوشبختانه کامیابی حاصل کرده است. سابقه دیگری که در الغاء حقوق دول ممتاز در ایران موجود است ابطال عهد نامه منعقد فی‌مابین ایران و یونان مورخه ۲۴ ربیع الاخر ۱۲۷۸

است که در نور ۱۳۰۳ پس از مذاکرات طولانی از طرف دولت ایران لغو شده است. بنا بر این حکومت حاضر چنین سابقه جدیت و مقاومت نیز از خود بیادگار گذارد. و باید در موارد دیگر نیز همین حوصله و بردباری را که مسبب پیشرفت است نصب العین خود نموده مذاکرات سیاسی را در این باب با نمایندگان سایر دول متحابه شروع نماید.

تغییر متن عهد و اعاده بحالت عادی از حقوق مساعه ایست

چگونه میتوان
موفق شد؟
که ما فعلا خواستاریم و هیچ کس بهیچ عنوان حق ندارد که مارا در مطالبه استقرار وضع عادی مورد سرزنش قرار داده از استفاده حقوق حقّه خود ممنوع

دارد. لیکن چون نظر عمیق ما این است که خودمان را در جامعه دول و ملل متمدنه داخل کرده و از هر حیث خود را همدوش و هم شان آنها قرار دهیم پس باید در حالیکه می خواهیم حقوق حقّه خود را مسترد داریم و برای پیشرفت این منظور و نیز برای اینکه حقوق اتباع دول خارجه را هم در ایران کاملاً تأمین نمائیم دولت ما باید در اصلاح و توسعه تشکیلات قضائی در سراسر مملکت بیش از پیش بذل مساعی بنماید.

این نکته را نیز یاد آور میشویم که اصولاً نباید شروع مذاکرات سیاسی را به توسعه تشکیلات قضائی تعلیق نموده در پیش بردن این منظور تعویقی جایز بشماریم، چنانکه همسایه ما افغانستان در عین اینکه تشکیلات قضائی آن چندان وسیع نیست کلیه حقوق و امتیازات اختصاصی اتباع دول خارجه را در مملکت خود بهیچوجه نشناخته است.

الغاء حقوق و امتیازات اختصاصی اتباع دول خارجه و تغییر متن

عهد نامه ها در ایران دارای دوفایده مهم اساسی است :

اولاً از لحاظ سیاست خارجی : بر اعتبارات سیاسی و مدنی ایران

افزوده ویرا هم دوش دول متمدنه عالم معرفی خواهد نمود و تمامیت قضائی آن کاملاً محفوظ خواهد گردید.

ثانیاً از حیث سیاست داخلی : استقرار امنیت قضائی که در نتیجه توسعه تشکیلات قضائی حاصل میشود مستلزم ازدیاد اعتبارات عمومی و حفظ حقوق اهالی و بالاخره معدوم شدن جانورانی خواهد بود که با تسلط و نفوذ اجانب در ایران همیشه برای تضعیف حقوق ضعفا متشبث به تابعیت اجنبی میشوند .
(امضاء محفوظ)

فصول ۵، ۶، ۷، و ۸ معاهده تجارتی ترکمن چای (۱)

فصل پنجم — چون موافق رسوم جاریه مملکت ایران اتباع خارجه باشکال خانه ومغازه وامکنه وضع مال التجاره برای اجاره پیدا مینمایند لهذا اتباع روس علاوه برحق اجاره مجاز میباشد که خانه برای سکونت ومغازه وامکنه برای وضع مال التجاره بحیطه ملکیت در آورند کار کذاران دولت علیه ایران مأذون نیستند که عتفاً داخل خانه و معازه و امکنه مزبوره شوند در صورت لزوم باید باستیذان وزیر مختار یاشاررذافر یا قنصل روس مراجعه کنند ومشار الیه درکمان یایکی از اجزاء خود را مأمور خواهند کرد که در موقع معاینه خانه یا مال التجاره حضور بهم رسانند .

فصل ششم — چون وزیر مختار وشاررذافر اعلیحضرت امپراطور روس ونیز اجزاء سفارت وقونسولها ودرکمانها اشیائی که متعلق بلبوس است و همچنین غالب ضروریاتی که بجهت معیشت آنها لازم است در ایران پیدا نمیکند علیهذا مأذون هستند که بدون ادای حقوق و سایر تکالیف اشیائیکه فقط مخصوص مصارف خودشان است وارد نمایند .

درباره مامورین رسمی اعلیحضرت شاهنشاه ایران مقیمین ممالک روسیه رفتار بمثل ازاین حیث کاملاً منقول خواهد بود

(۱) از کتاب معاهدات ایران تألیف آقای میرزا حسین خان پیرنیا (مؤمن الملک)

نقل میشود .

اتباع ایران که جزو من تبع وزیر مختار و شارژدافر یاقونسول بوده و بجهت خدمت مشار الیهم لازمند مادامیکه در نزد ایشان هستند مانند اتباع روس و بالسویه از حمایت آنها بهره مند خواهند بود

ولی اگر یکی از این اشخاص مرتکب جنحه و بدین سبب مورد سیاست قوانین جاریه شود وزیر ایران یا حاکم و در صورت فقدان او کار گذاران محلی که حق این اقدام را داشته باشند فوراً از وزیر مختار یا شارژدافر یاقونسولی که شخص مظنون در خدمت و است تسلیم مومی الیه را خواهند خواست و اگر این عنوان مبنی بر دلایلی است که تقصیر شخص متهم را ثابت مینماید وزیر مختار یا شارژدافر یاقونسول در قبولی این خواهش نباید هیچگونه اشکالی نمایند .

فصل هفتم — تمام امور متنازع فیها و مرافعاتی که مابین اتباع روس بوقوع میرسد موافق قوانین و رسوم دولت روسیه فقط برسدگی و حکم سفارت یاقونسولهای اعلیحضرت امپراطور روس رجوع خواهد شد (۱) و همچنین است اختلافات و دعاوی واقعه مابین اتباع روس و اتباع مملکت دیگری در صورتیکه طرفین بحکومت مشار الیهم تراضی نمایند .

اختلافات و مرافعاتی که مابین اتباع ایران و روس بظهور میرسد مراجعه بحکم شده رسیدگی و حکم آن باید در حضور درکمان سفارت یاقونسولگری بعمل آید - باین قبیل دعاوی که بروفق قانون عدالت ختم شده است مجدداً رسیدگی نمیشود و اگر تجدید رسیدگی لزوماً اقتضا نمود باید باستحضار وزیر مختار یا شارژدافر یاقونسول روس و در حضور درکمان سفارت یاقونسولگری در یکی از دفتر خانهای اعلیحضرت شاهنشاه ایران که در تبریز و در طهران منعقد است تجدید رسیدگی بعمل آمده و حکم داده شود .

فصل هشتم — چون وزیر مختار و شارژدافر و قونسول حق قضاوت در ماده هموطنان خود دارند لهذا در صورتیکه مابین اتباع روس قتل و جنایتی بوقوع رسد رسیدگی و محاکمه آن راجع بمشار الیهم خواهد بود

اگر شخصی از اتباع روس با اتباع مملکت دیگری متهم بجنایاتی گردید مورد هیچگونه تعرض و مزاحمت نخواهد بود مگر در صورتیکه شراکت او در جنایت

(۱) مقصود این است که مرافعات مابین تبعه روسیه باید رجوع بسفارت یاقونسول شود و مشار الیهم موافق قوانین روسیه رسیدگی کرده و حکم دهند

مدلل و ثابت شود .

و در اینصورت و نیز در صورتیکه تبعه روس بشخصه منسوب بمجرمیت شده باشد محاکمات مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا قونسول روس نباید بمسئله خیانت رسیدگی کرده و حکم دهند و اگر در محل وقوع جنحه سفارت یا قونسولگری وجود ندارد کار گذاران آنجا مجرم را بمحلی اعزام خواهند داد که در آنجا قونسول یا مأموری از طرف روسیه برقرار شده باشد حاکم و قاضی محل استشاداتی را که بر علیه وله شخص مظنون است تحصیل کرده و امضا مینماید و این دو قسم استشهاد که بدین ترتیب نوشته شده و بمحل محاکمه فرستاده میشود سند و نوشته معتبر دعوی محسوب خواهد شد مگر اینکه شخص مقصر خلاف وعدم صحت آنرا بطور واضح ثابت نماید .

پس از آنکه کما هو حقه تقصیر شخص مجرم بثبوت رسیده و حکم صادر شد مومی‌آله به وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول روس تسلیم خواهد شد که بروسیه فرستاده و در آنجا موافق قوانین سیاست شود .

جهانا !

دقیقی مروی

جهانا همانا فسوسی و بازی

که برکس نیائی و باکس نسازی

یکی را نعیمی یکی را جحیمی

یکی را نشیبی یکی را فرازی

چرا زیرک‌اند بس تنک روزی؟

چرا ابله‌اند با بی نیازی؟

چرا عمر طاووس و دراج کوتاه؟

چرا مار و کرکس زید در درازی

صدواند ساله یکی مرد غرچه

چرا شصت و سه زیست آن مرد نازی؟

اگر نه همه کار تو باز گونه است

چرا آنکه ناکس ترا ورا نوازی؟

عربها در خوزستان

بقلم آقای سید احمد آقا تبریزی

-۳-

بنی کعب را گفته اند که نخست در جنوب جزیره العرب
بنی کعب از کجا و کی به در سواحل دریا نشیمن داشتند و از آنجا به عراق
خوزستان آمده اند؟ مهاجرت نموده و در حدود قرنه که دورود

فرات و دجله بهم می پیوندند سکنی گرفتند. (۱)
و پس از زمانی از آنجا نیز کوچیده بجنوب خوزستان در آمده در شهر
قبان (۲) و نزدیکیهای نشیمن گزیدند. (۳) ولی تاریخ و زمان
هیچیک از این مهاجرتها در دست نیست. آنچه میدانم در آغاز قرن
یازدهم هجری جماعتی از آن مردم در قبان میزیسته اند، و گویا در زمانهای
بعد جمعیت ایشان انبوه تر گردیده و در بلوک و شهر قبان گنجیدن نتوانسته
بخیال توسعه سرزمین خود می افتند. این بوده که در ایام فترت و شورش
که پس از قتل نادر شاه روی داد آنجماعت نیز وقت و فرصت بدست آورده
بمحال دورق هجوم کردند و طوایف افشار را که در آنجا نشیمن داشتند
باجنگ و ستیز بیرون رانده، و بدان سرزمین که از بهترین نقاط خوزستان است
و از کنار کارون تا کنار رود طاب (جراحی) می کشد مستولی گردیدند.

نخستین شیخی از بنی کعب که در خوزستان
شیخ سلمان نخستین شیخ معروف گردید شیخ سلمان بن سعد بود.
او در حدود سال ۱۱۴۸ برادر زاده خود
معروف گشت: بندر بن طهماز را که شیخ عشیره بود کشته

(۱) اکنون نیز جمعی از بنی کعب در آنحدود عراق متفرق میباشند
(۲) در قرنهای دهم و یازدهم هجرت در چند فرسنگ پائین تر از اهواز مری بنام قبان
از رود کارون جدا گردیده و در مصب جدا گانه به دریا میریزد، و شهر قبان ☉

و بجای وی نشست . و او بود که بنی کعب را بحال دورق آورده و طوایف افشار را از نشیمنگاه های خود بیرون راند . و در مدت سی سال که ریاست عشیره خود داشت بسی کارهای شگفتی از وی سرزد . چه اواز یکسوی بس دلیر و بی باک و از سوی دیگر بسی ابادی دوست و عالی طبع بود . نخستین کاریکه پس از در آمدن بحال دورق کرد این بود که شهر دورق جدید را که اکنون فلاحیه می نامند و یکی از شهرهای مهم خوزستان است بنیاد گذارد (۴) و از آن پس در دیه « سبله » که در چند فرسنگی اهواز و در کنار رود کارون بوده قصر باشکوهی برای خود ساخت ، و در همانجا در مقابل دهنه نهر قبان سدّ بس محکمی در جلو کارون بسته و بوسیله آن توانست قسمت بزرگی از آن آب را باراضی بلوک قبان جاری سازد . و در اندک مدتی آن بلوک یکی از آباد ترین و خرم ترین نقطه خوزستان گردیده و بسی باغها و دیه ها احداث شد . پس از انجام این کارها شیخ سلمان لازم دانست که در دریا و رود ها نیز تسلطی پیدا کند ، و این بود که بساختن کشتی ها پرداخته ، و نیبور (۵) که یکی از سیاحین معروف اروپا بوده و در آلمان بحرستان و عراق آمده در کتاب خود مینگارد که در سال ۱۷۶۵ (۱۱۸۹) شیخ سلمان دارای ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک بود و بدستباری آن کشتی ها در دریا و شط العرب بدزدی و راهزنی پرداخت (۶) چنانکه یکی از دزدیهای او در دریا که وسیله معروفی او گردید این بود که چند کشتی تجارقی از انگلیسها گرفت و اموال تاجار را غارت کرد (۷) شگفت است که سلمان با این شیوه دزدی

در کنار همان مصب نهاده بوده است . ولی اکنون از آن نهر اثری نیست

(۳) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۲۹۱

(۴) دورق قدیم که از شهرهای باستان ایران بود از آن هنگام خراب گردید.

(۵) Neibuhr (۶) سیاحتنامه بارون دو بود جلد دوم - ما کتاب نیبور

را نداشتیم و آنچه از وی نقل کردیم از کتاب دو بود است

(۷) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۲۹۱

و بجای وی نشست ، و او بود که بنی کعب را بمحال دورق آورده و طوایف افشار را از نشیمنگاه های خود بیرون راند ، و در مدت سی سال که ریاست عشیره خود داشت بسی کار های شگفت از وی سر زد . چه او از یکسوی بس دلیر و بی باک و از سوی دیگر آبادی دوست و عالی طبع بود . نخستین کاریکه پس از در آمدن بمحال دورق کرد این بود که شهر دورق جدید را که اکنون فلاحیه می نامند و یکی از شهر های مهم خوزستان است بنیاد گذارد ، (۴) و از آن پس در دیه « سبله » که در چند فرسنگی اهواز و در کنار رود کارون بوده قصر با شکوهی برای خود ساخت ، و در همانجا در مقابل دهنه نهر قبان سدّ بس محکمی در جلو کارون بسته و بوسیله آن توانست قسمت بزرگی از آن آبرای باراضی بلوک قبان جاری سازد . در اندک مدتی آن بلوک یکی از آباد ترین و خرم ترین نقاط خوزستان گردیده و بسی باغها و دیه ها احداث شد . پس از انجام این کارها شیخ سلمان لازم دانست که در دریا و رود ها نیز تسلطی پیدا کند ، و این بود که بساختن کشتی ها پرداخته ، و نیبور (۵) که یکی از سیاحین معروف اروپا بوده و در آنزمان بعربستان و عراق آمده در کتاب خود مینگارد که در سال ۱۷۶۵ (۱۱۸۹) شیخ سلمان دارای ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک بود و بدستیاری آن کشتی ها در دریا و شط العرب بدزدی و راهزنی پرداخت . (۶) چنانکه یکی از دزدیهای او در دریا که وسیله معروفی او گردید این بود که چند کشتی تجارتی از انگلیسها گرفت و اموال تجار را غارت کرد . (۷) شگفت است که سلمان با این شیوه

(۴) دورق قدیم که از شهر های باستان ایران بود از آن هنگام خراب گردید .

(۵) Neibuhr (۶) سیاحتنامه بارون دوبو جلد دوم - ما کتاب نیبور را نداشته ایم و آنچه از وی نقل کردیم از کتاب دوبو است .

(۷) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۹۱ .

دزدی و راهزنی همواره کوشش داشت که در قلمرو عشیره او هیچگاهی دزدی و ناامنی روی ندهد و مردم در آسایش و اطمینان باشند و این بود که محال دورق و دیگر بلوکها که در استیلای او بود نهایت آبادی و خرمی را داشت.

چنانکه گفتیم تسلط بنی کعب در خوزستان در قشون کشتی کریم خان ایام هرج و مرجی بود که پس از قتل نادرشاه در زند بسرکوبی بنی کعب: ایران روی داد، و همه میدانیم که آن فترت و هرج و مرج پانزده سال بیشتر امتداد داشت تا کریمخان زند حریفان خود را، از علیمردان خان بختیاری و آزاد خان افغان و حسینقلی خان قاجار، یکی پس از دیگری از میان برداشته و توانست نظمی بامور مملکت بدهد. پس از آن قضا و در سال ۱۱۷۸ بود که خان زند بخیال تصفیه خوزستان و سرکوبی عشیره کعب افتاد. جهت آن چنانکه همه مورخان از ایرانی و اروپائی نگاشته اند این بود که عمر پاشا والی بغداد از کریمخان خواستار گردید که بخود سری سلمان شیخ کعب که در دریا راهزنی پرداخته و محدود بصره و عراق نیز دست اندازی میکرد خاتمه دهد. کریمخان در آن هنگام در حدود سیلاخور بود، از آنجا بدزفول و شوشتر آمده و پس از تصفیه آنسامانها بالشکری بسوی محال دورق راند شیخ سلمان در خود تاب برابری و مقاومت ندیده اموال و مردم خود را در کشتی ها جای داده بسوی دریا گریخت و از جزیره مجزیه منتقل میگردد. کریمخان کشتی نداشت که از عقب شیخ کعب بفرستد، لیکن والی بغداد کشتی های خود را به تعقیب وی مأمور کرد. خلاصه آنکه شیخ سلمان زبون و ناچار گردیده و در هنگامیکه کریمخان در کوه کیلویه بود نامه بوی نوشته و واسطه برانگیخت و در شیراز بخدمت رسیده زاریها نمود. کریمخان اجازه داد

که بار دیگر بمحاک دروق برگردد (۸)

پس از مردن شیخ سلمان که در سال ۱۱۷۸ یا
 کبی‌ها در آغاز ۱۱۷۹ روی داد برادرزاده او غنیمه شیخ عشیره
 سلطنت قاجاریه: گردید، و در سال ۱۱۸۲ بقتل رسید. سپس از
 وی شیخها یکی پس از دیگری بروی کار آمده و
 مقتول یا مخلوع میشدند. بواسطه فترت و اختلالی که بار دیگر پس از
 مرگ کریمخان در مملکت روی داده بود میدان خودسری برای آن گروه
 و دیگر عشائر عرب در خوزستان باز گردیده بود، تا هنگامیکه آقا محمدخان
 قاجار حریفان خود را پس از کوششهای فراوان از میان برداشته و سلطنت
 قاجاریه را بنیاد گذاشت. پس از وی فتحعلیشاه پادشاه ایران گردید.
 شیخهای کعب در این هنگام نیز هوای خودسری را از سر خود دور نکرده
 و باندک مالیاتی که دولت از ایشان قانع بود باسانی نمی پرداختند، و بطوریکه
 نوشته اند قریب بیست هزار پیاده و سواره آماده کرده و بزور خود مغرور
 بودند. از آن سوی دولت نیز باهمیت خوزستان تا اندازه ای که می بایست
 می نبرده و بنظر بی قیدی می نگریست، چنانکه برای آنجا جدا گانه حاکم
 نفرستاده شوشتر و دزفول را تابع بروجرد و کرمانشاهان، و قسمت عرب
 نشین را جزو ایالت فارس گردانیده بودند.

در آغاز سلطنت محمدشاه شیخ نبی کعب نامرنامی
 از نواده های شیخ سلمان بود. او با آنکه پیش
 از چهار سال ریاست آن عشیره را نداشت بدو حادثه
 مهم دچار گردید. یکی از این حادثه ها خرابی محمره

ریخ ایجاد محمره

(۸) ماجور کینیر که در عهد فتحعلی شاه بایران آمده و کتاب جغرافی نوشته چون
 از سدی که شیخ سلمان بسته بود سخن میراند می گوید « در اردو کشی دوم کریم
 خان زند ایرانیان آن سد را شکستند » و از این گفته چنین بر می آید که کریم
 خان بار دوم قشون ب جنگ و دفع کمیان کشیده، لیکن مورخین از چنین واقعه
 سخن نرانده اند و معلوم نیست که گفته کینیر را حال چه باشد

بدست والی بغداد بود. در محل بهم پیوستن دورودکارون و شط العرب که اکنون شهر محمره نهاده در صدر اسلام شهری بنام «بیان» آباد و تا قرن چهارم هجرت معروف بوده، لیکن بعدها ویران گردیده و از میان رفته است. گویا در اوائل قرن سیزدهم هجری و در عهد آقا محمد خان بوده که آبادی کوچکی در روی خرابه های آن شهر قدیم پیدا و «محمره» نامیده میشود، و رفته رفته بر آبادی و بزرگی خود افزوده و در عهد محمد شاه در شمار شهرها می آید. (۹) شیخ نامر در زمان ریاست خود محمره را بنادر آزادی اعلان کرده و درهای آنرا بر روی کشتی های تجارانی که از دریا وارد شط العرب می گردید باز نمود. ولی این کار او باعث خسارت بزرگی بود برای عایدات گمرک بصره، و این بود که علیرضا پاشا والی بغداد کمر بخرابی محمره بسته و در سال ۱۲۵۳ در هنگامیکه محمد شاه در بیرون هرات اردو داشت با لشکر انبوهی از بغداد بیرون آمده و در روزی ناگهان به محمره هجوم آوردند. (۱۰) پس از خونی های بس فراوان آنچه توانستند بر خرابی شهر کوشیده و هر چه اموال بود از خانه ها و بازارها غارت کرده و با جمعی اسیر از زنان و کودکان به عراق برگشتند.

یکی از کسانی که در عهد محمد شاه بر دولت

قشون کشی معتمد الدوله شوریده و بیرق باغیگری افراشت محمد تقیخان
منوچهرخان بخوزستان بختیاری (۱۱) بود که بگفته ناسخ التواریخ
ده هزار سواره گرد آورده و سر از فرمانبری

(۹) لورد کرزن گفته محمره را در سال ۱۸۱۲ حاجی یوسف پدر حاجی جابر خان بنیاد گذاشت لیکن این گفته درست نیست زیرا ماجور کینیر دو سال پیش از آن تاریخ و در سال ۱۸۱۰ در خوزستان بوده و از محمره نام میبرد ولی در شمار شهرها نمی آورد و شاید حاجی یوسف آنرا بزرگتر و آباد تر گردانیده باشد و از زمان او در شمار شهرها آمده باشد

(۱۰) حاجی جابر خان در آتموقع در محمره بوده لیکن بیش از این کاری نمیتوانست که جان خود را سالم بدر ببرد

(۱۱) محمد تقی خان در میان نویسندگان اروپائی معروفتر است تا در میان ایرانیان،

پیچیده بود. در اینوقت حکومت اصفهان و خوزستان بمعتمد الدوله منوچهر خان سپرده بود، و او یکی از مردان کار دان اندوره بود. شاه تنبیه و سرکوبی محمد تقی خان را از وی خواست و او در سال ۱۲۵۶ از راه اصفهان لشکر به خوزستان برد. محمد تقی خان نخست از در زاری و زینهار خواهی در آمده و قبول کرد که در شوشتر پیش معتمد الدوله برود لیکن چون معتمد الدوله بشوشتر رفت وی بوعده خود وفانکرده و بتعلل روز میگذرانید، و سر انجام با برادر خود علی نقی خان بفلاحیه گریخته و به شیخ نامر خان که بگفته ناسخ التواریخ فرمان پذیر هیچ سلطان نبود پناه برد. معتمد الدوله کس پیش شیخ نامر فرستاده و محمد تقیخان و برادرش را خواست. او نخست عذر خواسته و سپس از راه ناچاری محمد تقی خان را سپرده و در باب علینقی خان و خانواده محمد تقی خان مهلت خواست. و سپس راه تعلل و عذر پوئید. و این بود که کار بلشکر کشی و جنگ کشید و پس از داستان درازی شیخ نامر اموال و زن و فرزندان خود را برداشته و بعراق گریخت: معتمد الدوله بفلاحیه در آمده و آنجا را تصرف نمود، و سپس حکومت خوزستان و شیخی کعب و دیگر عشائر عرب را بمولی فرج الله

زیرا در آن هنگام که او یافی کردید انکلیسها از رهگذر محاصره هرات از ایران رنجیده بودند و قشون ایشان در جزیره خارك و دربندر جنوب وارد شده و ناچار در مسئله محمد تقیخان نیز ساکت نبوده و میکوشیدند که او و شیخ نامر را بر مخالفت دولت هر چه بیشتر جسور گردانند، ولیارد انکلیسی که در آن هنگام بنام سیاحت بکوههای بختیاری و خوزستان رفته و سه ماه در پیش محمد تقیخان و شیخ نامر بوده و سیاحتنامه نوشته همانا يك مأموریت سیاسی داشته است و سیاحتنامه او گواه صریح این مطلب می باشد و آنهمه ستایش هائی که او و دیگر نویسندگان انکلیسی از محمد تقیخان کرده اند خالی از غرض نبوده زیرا محمد تقیخان دزد و راهزن و یافی دولت بوده نه یکی از رجال اصلاح. شکفت است که در همانوقع بارون دوبود نایب اول سفارت روس نیز بنام سیاحت بخوزستان بختیاری میرود و او نیز تنها سیاحت و تماشای قصد نداشته است.

مشعشی سپرده و خود از راه لرستان باصفهان برگشت .
 قشون کُشی معتمدالدوله بخوزستان و فتحهائیکه
 خوزستان در عهد ناصرالدین کرد یکی از کارهای با ارزش و پر بها بود ، چنانکه
 شاه و مظفرالدین شاه شیخ نامر دو باره بمیان عشیره خود برگشتن
 توانست ، و سالیان درازی گذشت و کسی از اعراب
 جسارت باغیگری و خودسری نیافت . و چندسال بعد از آن وقایع هم
 عهدنامه او ضرور میان ایران و ترك بسته شده و حدود خوزستان از
 هر گونه گفتگو خالص گردید . چون نوبت پادشاهی به ناصرالدین
 شاه رسید در آن هنگام دولت توجه مخصوصی بخوزستان داشته ، و دیگر
 حکومت آنجا را ضمیمه کرمانشاه یا بروجرد یا اصفهان نمی کردند ، و
 بلکه از اشخاص بزرگ کاردان مانند حمزه میرزا حشمة الدوله عموی
 شاه و حسینقلی خان نظام السلطنه بفرمانفرمائی آن ولایت می فرستادند .
 از آنسوی برای هر طایفه عرب شیخ جداگانه گماشته و از تسلط يك
 شیخ بهمگی عشائر جلوگیری میکردند ، چنانکه در اواخر عهد ناصرالدین
 شاه بیش از ده نفر شیخ برای طوایف عرب بود و هر یکی از آن
 شیخها ضمانت مالیات طائفه خود را در عهده داشت و همه ساله حکومت
 از شوستر با دسته ای قشون بمحوزه رفته و همه شیخها در آنجا پیش
 او آمده و مالیات می پرداختند ، و حاکم برای هر یکی از آنان خلعتی
 بنام رضایت دولت میبخشید .

چنانکه گفتیم پس از فرار شیخ نامر برای هر
 حاجی جابر خان و شیخ طایفه عرب شیخ جداگانه برگماشته شد . یکی از
 مزعل خان آن شیخ ها حاجی جابر خان بود که در
 محتره نماینده نامر بود و پس از وی شیخ آل
 محسن از طوایف کعب گردید . وی در میان مشایخ عرب بدوستاری
 دولت و کمک و یاری بمامورین و حکام معروف بود و دولت نیز قدر

این خدمت را دانسته و برا علاوه از شیخی عشیره خود حاکم محمّره گردانید (تا در حدود سال ۱۲۹۸ بدرود زندگی گفت) . پس از حاجی جابر خان پسر دومش شیخ مزعل خان شیخ آل محیسن گردیده و از دولت حکومت محمّره و لقب معزالسلطنه یافت . او نیز مانند پدر خود طرف اعتماد دولت بود و از آن رهگذر بر همگی مشایخ دیگر پیشی و برتری جسته و شکوه و عزت بیشتر داشت .

شیخ مزعل خان پس از شانزده سال حکومت در روز اول محرم ۱۳۱۵ بارتیبی که همه اهل خوزستان میدانند و ما در اینجا بذکر آن نمی پردازیم کشته گردید و برادر کوچکترش شیخ خزعل خان بجای وی شیخ محیسن و حاکم محمّره گردید . شیخ خزعل در آغاز امر از شیوه پدر و برادر خود پیروی داشته و در اطاعت و خدمت بدولت گوی سبقت از دیگران میریود . دولت را نیز درباره او همه گونه محبت و اعتماد بود و شکوه و عزت فراوانی یافت . لیکن پس از چند سال که از حکومت وی گذشت او از عزت و شوکتی که دولت بوی بخشیده بود سوء استفاده کرده از یکسوی کوشید که آنچه بتواند مال و مکنت بیاندوزد ، و از دیگر سوی سعی داشت که دیگر مشایخ را از میان برده و همگی عشائر عرب را ابواب جمعی خود گرداند ، در پیمودن راه این دو مقصود چندان حرص و آرزو دامنگیر وی گردیده بود که از نابود ساختن و کشتن بیگناهان نیز پرهیز نمیکرد . مردم خوزستان داستانهای فراوانی از اینگونه جنایت کارهای او دارند و نقل میکنند . باری شیخ خزعل برای جمع مال و توسعه نفوذ می کوشید . ظهور انقلاب در سال ۱۳۲۴ و شروع محاربه عمومی در سال ۱۳۳۲ که مدت شانزده سال و بیشتر شورش و هرج و مرج در هر گوشه مملکت حکم فرما بود همه باری و یابوری برای وصول او بمقاصد خود کردند ، و بطوریکه همه میدانیم سرانجام او فریب آن ثروت و ریاست

را خورده و پای از گلیم خود بیرون نهاد و در محرم سال حاضر (۱۳۴۳) دم از خودسری و باغیگری زد، و شد آنچه همگی دانسته ایم و بنگاشتن آن وقایع حاجی نیست.

سید احمد تبریزی

(آینده) بنظر ما عیب نداشت اگر نویسنده محترم وقایع اخیر خوزستان را نیز فقط از لحاظ تاریخ خالص برای تکمیل داستان شرح داده بودند. الیزه رکلوس (۱) در جلد نهم کتاب جغرافیای عمومی خود مینویسد که « اعراب خوزستان مدعی هستند که از نجد بایران آمده اند... »

« در میان ایلاتی که در فلات ایران زندگانی میکنند بعضی خود را بغلط یا صحیح از نژاد عرب میدانند. ولی اصل آنها هر چه باشد، این طوایف ایرانی شده اند. مثلاً عربهای ناحیه ورامین در جنوب شرقی طهران با ایرانیان دیگر که در همسایه گی آنها زندگانی میکنند از حیث قیافه و شکل فرقی ندارند و زبان آنها هم فارسی است... »

بدیهی است که طوایف عرب یا ترك که قرنهای پیش بایران آمده در این آب و خاک زندگانی کرده ایرانی هستند، نمیتوان گفت که چون طوایف قاجار و افشار مثلاً چون قبلاً در نواحی ترك نشین زندگانی میکردند حال که قرنهایست بایران آمده و در این مملکت پرورش یافته ترك هستند، یا عربها که بایران آمده اند عرب میباشند. پس بنا بر این عقیده غلط، تمام سادات عرب و تمام شاهزادگان هم باید ترك باشند. این حرفهای غلط را عثمانیها و خارجی های دیگر که در خرابی و اضمحلال ایران ذی نفع هستند رواج میدهند و تنها دوی آن اینست که ملت ایران از خوزستان تا خراسان و از بلوچستان تا کردستان و آذربایجان با سواد شوند و در مدارس زبان فارسی و تاریخ ایران بیاموزند

تا بازپچه دست اجنبی نشوند. اگر ما در مقاله های سابق خود اشاره کردیم که باید وحدت ایرانی را از هر حیث فراهم ساخت، یعنی زبان، لباس، طرز زندگانی و حتی شکل و قیافه اهالی را بواسطه امتزاج طوایف مختلف یکی نمود، نه بان سبب است که تصور میکنیم ملیت و ایرانیّت عبارت از اینهاست، بلکه برای آن است که در هیچ وقت هیچ دولت اجنبی نتواند باین عناوین اختلاف کلمه بین ما اندازد. ما لازم است که اوّل درد های سیاسی مملکت خود را تشخیص دهیم و بعد در صدد علاج برآئیم این تحقیقات را میبایست زمامداران مملکت بعمل آورده باشند و چاره نمایند، اما چون آثار اقدام آنها نمایان نیست میتوان تصور کرد انطور که باید بحقیقت امر واقف نیستند یا اهمیتی که باید بان داده شود نمیدهند لهذا فریضه مطبوعات است که دولت را متوجه نماید.

گفتار حکیمانه

سوزنی سمرقندی

تا کی ز گردش فلک آ بگینه رنک

بر آ بگینه خانه طاعت ز نیم سنک

بر آ بگینه سنک زدن کار ما و ما

تهمت نهاده بر فلک آ بگینه رنک

کبر پلنک در سر ما و عجب مدار

کر کبر پامال شود پوست بر پلنک

پیران چنک پشت وجوانان چنک زلف

در چنک جام باده و در کوش بانک حنک

آنجا که جنک باید پذیرفته ایم صلح

و آنجا که صلح باید آشفته ایم جنک

پرفسور ادوارد برون

Prof. Edward G. Browne.

(M. B., M., A., F. R. C. P.)

-۱-

« کتاب فضل و را آب بحر کافی نیست »

« که ترکی سر انگشت و صفحه بشماري »

مستشرق و ایران دوست مشهور پرفسور ادوارد گرانویل برون انگلیسی، معلم زبانهای شرقی در دارالعلوم کبریج (انگلستان) که عمر خود را صرف خدمت بادیات ایران و دفاع منافع سیاسی این مملکت در اروپا نموده است حق بزرگی بر گردن ایرانیان دارد. قدر شناسیهائی که تاکنون در باره این مرد بزرگ شده است اگرچه در برابر خدمات او چیزی نبوده، اما حس حق شناسی ملت ایران را نسبت باو میرساند، و مسلماً در آینده بیش از این خواهد بود. روزی خواهد آمد که نام گرامی او بر خیابانها نهند و مجسمه نامی او بر پا کنند...

اگرچه پرفسور خیلی در ایران معروف است، با وجود این نیکوست که ایرانیان مردی را که این گونه نامش ایران گرفته است کاملتر بشناسند.

مستشرق محترم پسر بنجامین برون (۱) میباشد.

تحصیلات، درجات علمی در هفتم فوریه ۱۸۶۲ میلادی تولد شده و حالیه و مقامات او ۶۳ سال از عمر شریفش میگذرد. بعد از اتمام

تحصیلات متوسطه از سال ۱۸۷۹ یعنی در سن ۱۷

سالگی در کبریج و از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ در لندن مشغول بتحصول طب و در ضمن فرا گرفتن زبانهای شرقی ترکی، عربی، فارسی و هندی میشود. از قراریکه خود در کتاب «یکسال میان ایرانیان» (۲) مینویسند این سال ابتدای يك دوره جدید و باسعادت برای ایشان بوده و میگویند «کسیکه

۱ Benjamin Browne

۲ A Year amongst Persians



آقای پر فسور ادوارد برون

(چند کله ای که بفارسی و انگلیسی روی عکس نوشته شده)
(بخط خود ایشان است)

در دارالعلوم راحت نباشد آنکس نمیتواند راحتی داشته باشد .
 در سال ۱۸۸۴ مدرسه طب کبریج را تمام کرده، برای چندی داخل
 درمريضخانه و مشغول کار گردیده، ولی در خارج هیچ وقت بطبابت نپرداخته،
 بلکه تمام عمر خود را صرف ادبیات و سیاسیات ایران فرموده است .
 گذشته از اخذ درجات علمی M. B. و M. A. در سال ۱۸۷۷
 عضویت در پمبرک کالج (۱) و از ۱۹۰۳ عضویت « اکادمی » بریتانیا و
 از ۱۹۱۱ عضویت کالج سلطانی اطبا (F. R. C. P.) انتخاب
 گردیده است .

در فصل اول کتاب « يك سال میان ایرانیان »
 آموختن فارسی پرفسور برون مینویسد که برای اولین دفعه در
 زمان جنگ روس و عثمانی (۷۸-۱۸۷۷) توجه
 من بطرف مشرق زمین جلب گردید. اگرچه در
 ابتدا تمایلی بطرف عثمانی نداشتم ولی کم کم شکست آن دولت دل مرا
 برقت آورد، بطوریکه حاضر بودم جان خود را در راه آن ملت فدا کنم .
 سقوط پلونا (۲) در پیش چشم من مثل این بود که يك بدبختی برای مملکت
 خود من روی داده باشد.

کم کم رحم و رقت مبدل بتحسین و آفرین و تحسین و آفرین تبدیل
 بعشق گردید، بطوریکه عثمانیها در نظر من مانند دلاوران جلوه کردند.
 رفته رفته این خیال در من قوت گرفت و تمام توجهم بر این بود که چگونه
 در ردیف سربازان عثمانی داخل شده و صاحب منصب شوم .
 نقشه ای که پیش خود تهیه کردم این بود که اول داخل قشون
 انگلیس شده تا درجه سلطانی در آنجا بمانم و فن نظام را بیاموزم، سپس
 استعفا داده داخل خدمت عثمانی گردم. چون رسیدن باین مقصود محتاج

(۱) Pembroke College.

(۲) Plevna اسم شهریت در بلغارستان . در سال ۱۸۷۷ قشون عثمان که در
 تحت فرماندهی عثمان پاشا بود در آنجا از روسها شکست خورد .

بوقت بود و لازم بود که فوراً ترتیب اثری بآن داد. مصمم شدم که فوراً شروع بتحصیل زبان ترکی بنمایم. کمی بعد بخواندن «شوخیه‌های خواجه نصرالدین افندی» (۱) مشغول گردیدم. ولی چون پدر من مایل نبود که داخل قشون شوم بمن پیشنهاد کرد که تحصیل مهندسی یا طب بنمایم. من پیشنهاد اخیر را که بدو قم نزدیکتر بود قبول کردم.... در کبریج همان موقعی که تحصیل طب میکردم مقداری از وقت خود را هم صرف السنه شرقی مینمودم. زمانیکه مشغول فرا گرفتن زبان ترکی بودم فهمیدم که برای خوب آموختن این زبان باید کمی فارسی و عربی نیز آموخت. بنا براین در سال اول مشغول آموختن زبان عربی شدم. بعد در تعطیل سال ۱۸۸۰ با موختن فارسی پرداختم. چون در آن موقع هیچ يك از معلمین زبان فارسی در کبریج نبودند پیش یکنفر هندو زاده، که نعیسوی شده بود و اطلاعات زیاد نه تنها از زبان فارسی و سانسکریت بلکه عربی نیز داشت، درس میخواندم. بتحصیل این زبان که من عشق زیادی داشتم او نظر نمی‌آمد اهمیتي بدهد و تمام همتش صرف نواختن «ویلن» که بعلاوه نوازنده خوبی هم نبود میشد. ولی از آنجا که خوش داشت شنونده ای داشته باشد لهذا هر وقت یکساعت بمن کمک میکرد گلستان سعدی بخوانم در عوض من هم میبایستی بنشینم و نواختن او را گوش بدهم و من چنان و ا مینمودم که از این کار لذت میبرم. تا سال بعد که بگرفتن درجه علمی نائل شدم فارسی و عربی را در حقیقت پیش خود آموختم. مع هذا هر بازده روز یکبار برای گوش دادن درس ترکی بلندن میرفتم. بعد هم مشغول تحصیل زبان هندوستانی شدم.

در همین اوان من بایک پیر مرد ایرانی بسیار فاضل ولی غریب و عجیبی آشنا گردیدم. این شخص موسوم بود به میرزا محمد باقر بونانی از اهل فارس، معروف به ابراهیم جان معطر.

پرفسور برون
و «پیغمبر» بونانی

این مرد بعد از آنکه در نصفه دنیا گردش کرده، شش هفت زبان را بخوبی فرا گرفته و پیانی به مذاهب مختلف در آمده بود (شیعه درویش - عیسوی - بت پرست و یهودی) بالاخره خودش مذهبی اختراع کرده و آنرا (اسلام عیسویت) نامیده بود. بیشتر وقت، همت و پول خود را صرف رساله‌ها، با انگلیسی و اشعار غریب و عجیبی بفارسی در تفسیر و تعریف مذهب خود مینمود. پرفسور مینویسد من کسی را ندیدم که این اندازه مفتون و شیدای عالم خیالی مخلوق خود باشد. این «پیغمبر» در يك اطاق کوچکی مسکن داشت و هر وقت تنها بود چیز مینوشت و هر کس را که برای شنیدن حرفهای خود پیدا میکرد با او صحبت میداشت. پرفسور که در این وقت بآموختن فارسی شوقی داشت به میرزا باقر پیشنهاد کرد که اشعار مثنوی و حافظ که برای امتحان لازم داشت با او بخواند و در عوض حق الزحمه بگیرد. مینویسد: همینکه بیست دقیقه با هم از آن اشعار خواندیم یکدفعه کتاب حافظ را عقب زده، يك مشت کاغذ نوشته بیرون آورده و گفت: «من اشعار خود را دوستتر از اینها میدارم، اگر شما میل دارید که من بشما فارسی یاد بدهم باید هر قسم میل من است یاد بگیرید. من پول شما را نمیخواهم و میخواهم شما افکار مرا در موضوع مذهب بفهمید. شما میتوانید حافظ را به تنهایی یاد بگیرید، اما شما نمیتوانید اشعار مرا را آنکه بشما توضیح بدهم بفهمید.» از قراریکه آقای پرفسور نقل میکنند نوشته‌ها و اشعار این شخص باندازه ای مغلق و پیچیده بود که فهم آن برای هر ایرانی عالمی هم بی اشکال نبود. بیچاره پرفسور که عشق آموختن فارسی داشت میبایست تحمل این فیلسوف ایرانی بنماید، اما بدبختی اینجا بود که مصاحبت این فیلسوف باعث شده بود که دوستان ایرانی از او گریزان باشند. حتی یکی از ایرانیان بایشان گفته بود که او هرگز بدیدن پرفسور نخواهد رفت مگر اینکه مطمئن باشد که آن (شاعر پیغمبر فیلسوف بونانی) در پیش او نیست... مع هذا پرفسور میفرمایند از او استفاده کرده اند.

حتی موقعی که در مریضخانه کار میکردند و فوق العاده گرفتار بودند هر روزه بمحل میرزا باقر رفته و تا نیمه شب با او بودند، زیرا میرزا باقر نمیخواست از لندن حرکت کند پیش از آنکه ایشان خواندن تفسیر منظومی که بر قرآن نوشته بود تمام کرده باشند. میگفت: « دختر من خواهد مرد (زیرا اطبا گفته بودند که از لندن برای تغییر آب و هوا به بیروت برود) و شما باعث شده اید که ما بمائیم زیرا که من ترك لندن نخواهم گفت مگر آنکه شما کتاب مرا فهمیده باشید ». ادله برای این شخص خیالی بیفایده بود و پرفسور مجبور بود که هر ساعت فارغی پیدا میکند بامیرزا باقر باشد. بالاخره کار تمام شد و درست روز بعد میرزا باقر حرکت کرد بعد از آنکه پرفسور زبان فارسی را باین زحمت آموخت عشق آمدن ایران او را راحت نمیکذاشت ...

دکتر افشار (بقیه دارد)



هرتسشایله و هرپلتز
دو نفر آلمانی که پیاده و
بدون پول دور دنیا
میگردند و اخیراً بطهران
رسیده اند. مقاله ای بقلم
یکی از آنها که شاعر و
نویسنده است در این
خصوص نگارش یافته
و در شماره بعد طبع
خواهد شد.

خواهش از مکاتبین محترم

نظر باینکه ما ابداً اعتقاد بتعارفات و عناوین متداوله در ایران نداریم، بلکه مضرات عمده نیز برای آن تصوّر میکنیم، این است که در تعقیب مقاله راجع بالغاء القاب مندرج در شماره اول مجله (صفحه ۷۰ و بعد) از آقایان مکاتبین محترم خود استدعا داریم بعد از این مراسلات خود را فقط بعنوان «اداره مجله آینده» بدون «شریفه» و «مبارکه» و غیره، یا باسم شخص مدیر بدون «میرزا» و «خان» و «جناب» و امثال آنها بفرستند. ما هم بی اندازه خوشوقت خواهیم شد اگر مشترکین محترم مجازمان فرمایند که بهمین سادگی با آنها مکاتبه کنیم و اقلّاً روی مجلات باین اندازه قناعت نمائیم. معیناً بدون اجازه صریح آنها، که ممکن است کتباً یا شفهاً باشد، اقدام نخواهیم کرد، مگر نسبت بان آقایانیکه یقین داشته باشیم با ما هم سلیقه هستند. بهر حال با کمال میل ابلاغی که در این زمینه برسد و مایل بانتشار آن باشند تا عمومیت پیدا کند درج خواهیم نمود. اولین ابلاغ ازمشهد و دومی از لنگرودرسیده است که در همین شماره درج میشود. امیدواریم که جوانان متجدد و اصلاح طلب همه پیرو این طریقه هستند و در شماره آینده عدّه دیگری نیز از مرکرو ولایات اطلاع خواهند داد و کم کم بین جوانها که هنوز طبیعتشان باین تعارفات بی پا و لغو عادت نکرده این رسم منسوخ خواهد شد. باید جوانها همدیگر را تشویق نمایند و از یکدیگر سبقت بگیرند. (آینده)

تصحیح اغلاط

اگرچه مادر نظر داریم که غلطنامه کاملی از دوره اول مجله دو آخر سال طبع نمائیم معیناً بعضی اغلاط که در شماره اخیر روی داده است و اشاره شده اصلاح مینمائیم:

صفحه	۱۰۱	سطر	۴	(ولیکن)	غلط	(و این)	صحیح است
ص	۱۰۱	س	۷	(تعدیل)	غلط	(تعلیل)	صحیح
ص	۱۰۲	س	۲۱	(هم)	غلط	(همه)	صحیح
ص	۱۰۲	س	۲۳	(سه)	غلط	(نه)	صحیح
ص	۱۰۳	س	۱۲	(چنانچه)	غلط	(چنانکه)	صحیح
ص	۱۰۴	س	۱۳	(ابواب)	غلط	(انواع)	صحیح